

ماهانهای آموزشی، تحلیلی و اطلاع رسانی

دوره بیست و ششم، آذر ۱۳۸۸، شماره‌ی پی‌درپی ۲۱۴

مدیر مسئول: محمد ناصری

سر دبیر: ناصر نادری

شورای برنامه‌ریزی و کارشناسی:

حسین امینی پویا، محمدرضا سنگری و مهدی شیرزاد

مدیر داخلی: مریم سعیدخواه

ویراستار: بهروز راستانی

طراح گرافیک: سعید دین پناه

دنیای منی تواند بداند تو کیستی!

غدیر در زبان عربی یعنی برکه و آبگیر. غدیر خم، نام آبگیری است که در بین راه مدینه به مکه در سرزمین «رایغ»، در حوالی ناحیه‌ای به نام «جحفه» قرار دارد. جحفه یکی از میقات‌های حاجیان

است و راه کاروانیان مدینه و مصر و عراق، از آن‌جا جدا می‌شد.

در سال دهم هجرت به دستور خدا، پیامبر اکرم (صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم)، امیرمؤمنان علی (علیه‌السلام) را به جانشینی خود برگزید.

■ ■ ■

امام رضا (علیه‌السلام) در روز عید غدیر، روزه می‌گرفتند و برای افطار، عده‌ای را به خانه‌شان دعوت می‌کردند. سپس درباره‌ی غدیر سخنرانی می‌نمودند و به خانه‌ی مهمانان، هدیه می‌فرستادند.

مستحب است شیعیان در این روز، لباس نو بپوشند و به دیدار یکدیگر بروند. «عقد اخوت» (پیمان برادری) با یکدیگر ببندند تا در آخرت نیز به یاد یکدیگر باشند.

دوستاناران امام علی (علیه‌السلام)، در این روز، خداوند را به خاطر نعمت ولایت شکرگزاری می‌کنند و اگر توانستند به کنار حرم امام علی (علیه‌السلام) در نجف اشرف می‌روند و یا در هر شهری که هستند، زیارت نامه‌ی امام علی (علیه‌السلام) را می‌خوانند.

مستحب است نیم ساعت پیش

از ظهر، به عنوان شکر خدا، دو رکعت نماز بخوانند. در هر رکعت، سوره‌ی حمد ده مرتبه، سوره‌ی توحید ده مرتبه، سوره‌ی قدر ده مرتبه و آیه‌الکرسی نیز ده مرتبه خوانده شود.

روزه گرفتن در روز عید غدیر به عنوان شکر خدا، مستحب است و پاداش آن، برابر با پاداش روزه‌ی شصت ماه می‌باشد.

دوستان جوانم، خالصانه‌ترین تبریک‌ها و تهنیت‌های ما را به مناسبت فرا رسیدن عید سعید غدیر خم پذیرا باشید. امید که همگی، قطره‌ای از دریای ناپیدا کرانه‌ی امام علی (علیه‌السلام) را درک کنیم؛ اگر چه به تعبیر زنده یاد سلمان هراتی که در توصیف امام علی (علیه‌السلام) سروده است:

شب و روز
بی‌قراری پلک‌های توست
و گرنه خورشید
به نورافشانی خود
امیدوار نیست

صبح، انعکاس لبخند توست
که دم مرگ به جای آوردی
آن قسمت از زمین
که نام تو را نبرد
یخبندان است.

ای پهنآوری که عشق و شمشیر
را به یک بستر آوردی
دنیا نمی‌تواند بداند
تو کیستی!



آثار برگزیده‌ی مسابقه‌ی ادبی سی‌امین بهار در رشته‌ی قطعه ادبی



نفر دوم

وحیده فقیهی، خورموج
استان بوشهر



نفر اول

الیه قلعه‌نوی، نیشابور
استان خراسان رضوی

دیدار با ارونند

وقتی پایم رسید کنار ارونند، اشک
مهمان چشم‌هایم شد و زمانی که
با چشمان حقیر خود رود را نظاره
کردم، قلبم تپید، پاهایم لرزید، و
توان ایستادن و چشم دوختن به
این رود را از دست دادم؛ رودی که
روزگاری مظهر خروش و جوشش
بود. یارانی داشت ایثارگر و از جان و
مال گذشته. ولی حالا نه از آن جوش
و خروش خبری است و نه از یاران
دل سوخته. ارونند با زبان بی‌زبانی
می‌گوید که دل تنگ است، دل تنگ
باران خود.

می‌گویند ارونند خروشان است، ولی
چیزی که من در ارونند و در چشمان
او دیدم، با آن گفته‌ها متفاوت است.
من ارونند را آرام و رنج کشیده دیدم.
این چه دل تنگی است که ارونند را
که روزی مظهر آن همه عظمت

را می‌دهند؛ بوی زمین، بوی لجن،
بوی شهوت و...

شرمنده‌ام که دعایت نمی‌کنم که
استجابتم کنی! می‌دانی چرا؟ چون من
بانفس‌های نفسم زنده‌ام، نه بانفس‌های
روحي که تو دمیدی در من!

تو دمیدی در من در حالی که نفسم
هم در من به‌وجود آمده بود و من آن
قدر خوار هستم که باز سراغ نفسم
می‌روم!

زیرا اطاعت از نفسم برای من
زمین را به ارمغان می‌آورد و اطاعت
از روح الهی وجودم، آسمان اهورایی
را! و چون آن قدر کوچکم و نتوانستم
آسمان را لمس کنم و ببینم، پس به
زمین روی آوردم تا همه‌ی زندگی‌ام
از ظواهر پُر شد؛ از چیزهایی که
می‌بینم و دل به غیب ندادم و خودم
را کشتم!

شرمنده‌ام!

و من هم چون ماهی کوچک و
خواری هستم که وقتی تو مرا با طناب
یادت صید می‌کنی، از اعماق دریا‌های
سیاه زمینی به فضای بی‌کران وجود
تو وارد می‌شوم و چون تاب دیدن
این همه بی‌نهایت را ندارم، در همان
لحظه نفس‌هایم به شماره می‌افتند و
روحم این تُنگِ تُنگ را می‌شکند و
به بی‌نهایت‌ها می‌پیوندد!

می‌دانم که یاد تو مرا از اعماق
دریا‌های سیاه زمینی، به اوج آسمان
بی‌کران می‌برد اما ...

ای معبودم! شرمنده‌ام از این که
چنین، طعمه‌ی صیاد نفسم می‌شوم،
صید می‌شوم و نابود! پوسیده می‌شوم
و استخوان‌هایم در زمین، طعمه‌ی
موریانه‌ها می‌شوند و روحم باز یچه‌ی
نفس!

شرمنده‌ام که نفس‌هایم بوی نفسم



سید طه باقی‌زاده
استان یزد

عقربه‌ی ثانیه‌شمار

می‌دوید. به سرعت در میان میدان می‌دوید. آن چنان شتابان بود که هرگاه نگاهم به او می‌افتاد، هراسان و مضطرب می‌شدم. صدای قدم‌هایش هم سخت بود. چشمانم را بستم و به صدایش گوش دادم. گویا با هر قدم او چند بار، ضربان قلبم افزایش می‌یافت. گویا با حرکت تکراری و منظمی که داشت، چیزهای ارزشمندی را از من می‌گرفت.

باز هم گوش دادم. گاهی هم نگاهش می‌کردم. خودش را، و دو هم‌راهش را که در این پهنه بدرقه‌اش می‌کردند. گویا دست به دست هم داده بودند تا مرا رسم پیوسته رفتن بیاموزند و از یک‌جا ماندن و نرفتن بازدارند.

باز هم به او نگاه کردم. هم چنان قدم برمی‌داشت و صدایش در گوشم می‌پیچید: تیک تاک، تیک تاک ... او عقربه‌ی ثانیه‌شمار ساعت دیواری اتاقم بود!

تو تنها نیستی. آن‌ها هم مانند تو، دیگر شاهد رشادت‌ها، دلاوری‌ها و زمزمه‌های عاشقانه‌ی لاله‌ها با معبود خود نیستند.

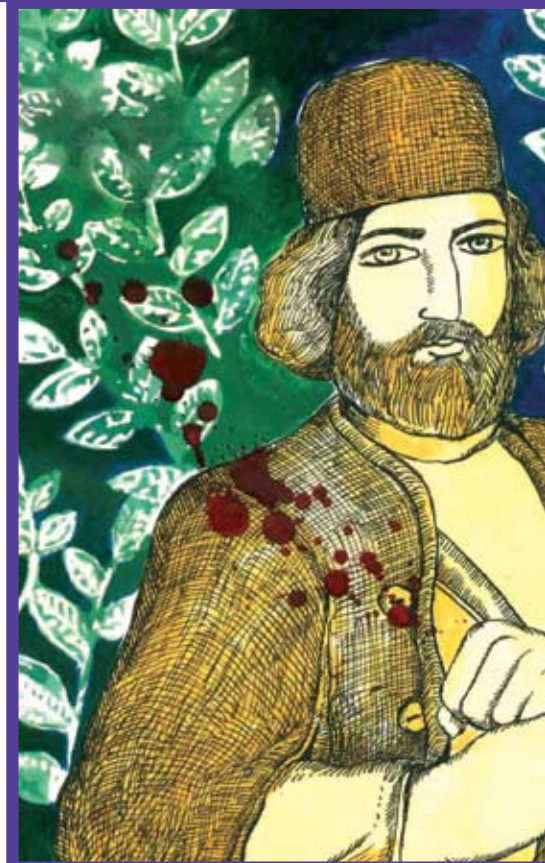
ای ارونند یتیم که از یتیمیت می‌نالی، من هم دلتنگ آن همه شور و اشتیاق تو هستم. شهیدان به تو ندا می‌دهند که ارونند بخروش و بنواز که ادامه دهندگان راه ما به آغوش تو پناه آورده‌اند. به آنان لیخنه بزن و عظمت و صلابت فراموش شده‌ی خود را به آنان بنمایان.

ارونند! من قطرات پاک اشکم را تقدیم تو و یاران گلگون کفنت می‌کنم. دوست دارم برای مدتی چند مرا مهمان لحظه‌های عاشقانه و ناب خود و یارانت کنی.

و بالندگی بود، به زانو درآورده؟! چشمان ارونند اشک‌بار است که گویی اینک طغیان خواهد کرد و همه چیز را در کام خود فرو خواهد برد. شهیدان بال‌های خود را در سرتاسر ارونند گشوده‌اند و او را نوازش می‌کنند و دلداری‌اش می‌دهند. من در کنار ارونند بوی عطر شهیدان را استشمام کردم، جای پایشان را بر کناره‌های ارونند دیدم و زمزمه‌های عاشقانه‌ی آن‌ها را با ارونند شنیدم. ارونند! تو تنها زخم‌خورده‌ی این واقعه نیستی. فکه، شلمچه، طلائییه و... هم عزادار و زخم‌خورده‌اند. آن‌ها هم لایه‌هایی را در وجودشان به یادگار دارند. آن‌ها هم دل تنگ یاران خود هستند. پس می‌بینی ارونند،

عيد سعيد قربان شنبه ۷ آذر
عيد سعيد قربان شنبه ۷ آذر
عيد سعيد قربان شنبه ۷ آذر
عيد سعيد قربان شنبه ۷ آذر
عيد سعيد قربان شنبه ۷ آذر
عيد سعيد قربان شنبه ۷ آذر

چشم‌هایم را می‌بندم تا آن‌چه را که می‌گوید، مجسم کنم. باز هم صدایش را می‌شنوم: «او اول با محمدعلی شاه جنگید... بعد به کانونی به نام مجلس اتحاد پیوست و بعد از آن هم به هیئت اتحاد اسلام که خود میرزا رهبر آن گروه



شد. بعد با ارتش تزاری روسیه و انگلیس جنگید. آن‌ها در کسما در فومن مستقر بودند. دست من هم در یکی از این درگیری‌ها تیر خورد. هم انگشت‌هایم را از دست دادم و هم جای تیر هنوز در سینه‌ام مانده است. اما در دلم مهر میرزا است، برای همین هم این زخم‌ها را دوست دارم.»

شب، اما یک دقیقه بیشتر

مادر بزرگ در را باز می‌کند. می‌دانم که اول از همه مرا در بغل می‌گیرد. می‌گوید: «هی، می‌ترسیدم از این هم دیرتر برسی! راه‌ها خیلی شلوغ بود، نه؟»

صدای بابا می‌آید: «بله، خیلی شلوغ بود. دنبال روزان هم رفتیم دانشگاه. ببخشید که این قدر دیر شد.»

خانه‌شان خیلی شلوغ است. سفره را که می‌اندازند، بوی سبزی پلو ماهی می‌آید. می‌دانم که مادر بزرگ ماهی مرا پاک کرده است. بوی رشته پلو و شیر برنج و کوکوسبزی هم می‌آید.

بلند می‌شوم تا من هم کمک کنم سفره را جمع کنند، اما هی زن عمو نغمه می‌گوید: «تو بنشین روشنایی کوچک» و می‌خندد. لیوان کریستال پر نقش و نگار، از دست نگین، یکی از دختر عموها، می‌افتد

و می‌شکند. مامانش می‌گوید: «شصت پایت تو چشمت نرود!» زن عمو نغمه می‌خندد. مادر بزرگ می‌گوید: «فدای سرش. توی این یک دقیقه بیشتر اصلاً نباید ناراحت باشیم.»

پدر بزرگ هندوانه می‌برد. از صدایش پی‌داست که هندوانه‌ی رسیده و شیرینی است. صدای

ریختن آجیل را می‌شنوم. می‌شنوم که مادر بزرگ ظرف‌های کوچک آجیل را پر می‌کند. مامان حافظش را برمی‌دارد. همه فال حافظ می‌خواهند. فکر می‌کنم این یک دقیقه تاریکی بیشتر چه قدر مهم است!

مادر بزرگ برای مامان و بقیه‌ی عروس‌هایش و عمه، هدیه خریده است. من هم برای مادر بزرگ هدیه آورده‌ام. اما هیچ‌کس نمی‌داند جز مامان. هدیه‌ی من، یک گلدان کوچک گل بنفشه‌ی تازه است. همه یک لحظه سکوت می‌کنند. مامان می‌گوید: «خودش باغبانش بوده.»

حالا نوبت من است که نیت کنم. می‌شنوم که مامان زیر لب حمد و سوره می‌خواند. بعد بلند می‌خواند:

نوبهارست در آن کوش که خوش دل باشی
که بسی گل بدمد باز و تو در گل باشی
نقد عمرت ببرد غصه‌ی دنیا به گراف
گر شب و روز در این قصه‌ی مشکل باشی



تاریخ یک حدس

مهدی شیرزاد

بزرگ‌تر از ۵ به صورت مجموع سه عدد اول قابل نمایش است. «
اولر متوجه شد که حکم بالا معادل با حکم زیر است:

«هر عدد زوج بزرگ‌تر از ۲ به صورت مجموع دو عدد اول قابل نمایش است.» این حکم به «حدس گلدباخ» معروف است. تاکنون هیچ برهان یا مثال نقضی در جهت اثبات یا ابطال قطعی آن ارائه نشده است.

لئونارد اولر



جست‌وجوی ناتمام

بسیاری از ریاضی‌دانان و شبه‌ریاضی‌دانان در جهت اثبات حدس گلدباخ تلاش کرده‌اند. حدس گلدباخ به همراه آخرین قضیه‌ی فرما - که البته در سال ۱۹۹۲ راه حل قطعی یافت - از جمله مسائلی بودند که شبهه ریاضی‌دانان فراوانی صرفاً با دانش ریاضی در حد دوره‌ی متوسطه‌ی تحصیلی با آن‌ها چالش می‌کردند. می‌توان فهرست بلند بالایی از انواع

از الگو تا حدس

یکی از ویژگی‌های بارز ذهن آدمی توانایی ایجاد قواعد و استخراج قوانین کلی از الگوهای جزئی است؛ فرایندی که در اصطلاح منطق «استقرا» نام دارد. به الگوی زیر توجه کنید:

$$4 = 2 + 2$$

$$6 = 3 + 3$$

$$8 = 5 + 3$$

$$10 = 7 + 3$$

$$12 = 7 + 5$$

:

$$20 = 7 + 13 = 3 + 17$$

$$42 = 19 + 23 = 13 + 29 = 11 + 31 = 37 + 5$$

$$60 = 53 + 7 = 47 + 13 = 43 + 17 = 19 + 41$$

:

آیا می‌توانید از الگوی بالا قاعده‌ای کلی استخراج کنید؟

توجه داشته باشید، طرف چپ برابری‌های بالا یک عدد زوج بزرگ‌تر از ۲ است و طرف راست، مجموع دو عدد را نشان می‌دهد که هر دوی این اعداد، «اعدادی اول» هستند. پس به عنوان یک حدس می‌توان گفت:

«هر عدد زوج بزرگ‌تر از ۲ به صورت مجموع دو عدد اول قابل نمایش است.»

حدس گلدباخ

در سال ۱۷۴۲ میلادی، کریستین گلدباخ، ریاضی‌دان اهل پروس، نامه‌ای به ریاضی‌دان نام‌آور هم‌روزگار خود لئونارد اولر نوشت و از او خواست برهانی برای حدس زیر ارائه کند: «هر عدد صحیح

از الگوی بالا چه حکمی انتزاع می‌شود؟ این الگو مشابَهت بسیاری با الگوی گلدباخ دارد. ابتدا دقت کنید مطابق با قضیه‌ی اساسی حساب:

«هر عدد طبیعی بزرگ‌تر از یک به صورت حاصل ضرب اعداد اول قابل نمایش است.»

اگر در تجزیه‌ی عددی به اعداد اول حداکثر ۲ عدد اول وجود داشته باشد، آن عدد را «شبه اول» می‌گوییم و با P_2 نمایش می‌دهیم، مثال‌هایی برای P_2 عبارت‌اند از:

$$4=2 \times 2$$

$$6=2 \times 3$$

$$9=3 \times 3$$

$$15=3 \times 5$$

:

دقت کنید، همه‌ی این اعداد به صورت حاصل ضرب دو عدد اول قابل نمایش هستند. لذا الگوی فوق‌رأمی‌توان چنین بیان کرد:

«هر عدد زوج بزرگ‌تر از ۲ را می‌توان به صورت مجموع یک عدد اول و یک عدد P_2 نمایش داد.»

این حکم که شباهت بسیاری با حدس گلدباخ دارد، در سال ۱۹۶۶ توسط ریاضی‌دان چینی به نام چن جینگ‌رونک اثبات شد. به نظر می‌رسید که با اثبات این قضیه فاصله‌ی چندانی تا اثبات قطعی حدس گلدباخ نمانده، اما هنوز این فاصله طی نشده است.

اثبات‌هایی ارائه کرد که در جهت اثبات حدس گلدباخ یا آخرین قضیه‌ی فرما ارائه شده‌اند که البته همگی دارای نقص و خلل هستند.

نکته‌ی دیگر آن که تقریباً همه‌ی پژوهندگان در این حوزه به درستی حدس گلدباخ یقین دارند. این یقین بیشتر از یک روند استقرایی ناشی می‌شود. به کمک ابر رایانه‌ها درستی حدس گلدباخ برای اعداد زوج به بزرگی 10^{17} تحقیق شده است.

در یک سایت اینترنتی نیز، ماشین حسابی مبتنی بر حدس گلدباخ طراحی شده است: شما یک عدد زوج بزرگ‌تر از ۲ وارد می‌کنید. سپس برنامه‌ی رایانه‌ای دو عدد اول را ارائه می‌دهد که مجموع آن‌ها با عدد زوج وارد شده برابر است. دقت کنید، ممکن است برای یک عدد زوج بیش از یک جفت عدد اول وجود داشته باشد. (به الگوی ابتدای متن رجوع کنید.)

الگوی مشابه

به الگوی زیر توجه کنید:

$$4=2+2$$

$$6=2+(2 \times 2)$$

$$8=2+(2 \times 3)$$

$$10=3+7$$

$$12=2+(2 \times 5)$$

$$14=3+11$$

$$16=7+(3 \times 3)$$

$$18=5+13$$

$$20=5+(3 \times 5)$$

:



مجید ملامحمدی
تصویرگر: سمانه شریفی

من وضو با تپش پنجره‌های می‌گیرم*

پیامبر(ص) مهربان فرمود: «آن کس که به هنگام وضو، خداوند را یاد کند، تمام پیکر او پاک می‌شود و وضو گرفتن پاک‌کننده‌ی گناهان میان دو وضوست و کسی که به هنگام وضو خدا را یاد نکند، جز آن قسمتی را که می‌شوید، پاک نمی‌شود» [محجة البیضاء، ج ۱: ۲۲۹].



من وضو با تپش پنجره‌های می‌گیرم.
دست‌هایم بال می‌شود و ستاره‌های آسمان، مثل اکلیل به پایم می‌ریزند. من پا به عرش خدا می‌گذارم و آماده‌ی هم‌صحبتی با او می‌شوم.
اینک من در پیشگاه خدا هستم؛ در خانه‌ی زیبای او!

امام صادق(ع) - ششمین آفتاب آل محمد(ص) - فرمود: «چون آهنگ طهارت و وضو کنی، به سوی آب پیش برو؛ همانند این که به رحمت خدا نزدیک می‌شوی که همانا خداوند تعالی آب را کلید تقرب به خود و مناجات با خود و راهنمای وصول به آستانش قرار داده است. هنگام شست‌وشوی اعضای بدن با آب، قلب خود را با تقوا و یقین پاکیزه‌گردان [اسرار الصلوة: ۴۴].



از مستحبات وضو، دعا کردن است؛ دعا در هنگام وضو گرفتن!
مثلاً وقتی نگاه انسان به آب افتاد، بگوید: به نام الله و سپاس خدایی را که آب را پاک قرار داد و آن را نجس قرار نداد...
از دیگر مستحبات وضو، مسواک زدن، وضو گرفتن رو به قبله و خواندن دعاهای مخصوص آن، استنشاق و وارد کردن آب در بینی و شست‌وشوی آن و... است.



وضو گرفتن دائم یا همیشه با وضو بودن، یکی از بهترین اعمالی است که سبب می‌شود، انسان همیشه طهارت روح داشته باشد و از اطمینان فوق‌العاده‌ای برخوردار شود. در عین حال، دائم‌الوضو بودن، به انسان نورانیت صورت و قلب می‌بخشد.

* از سهراب سپهری است.

مولای مهربان، **امام علی(ع)** به یار باوفایش **ابوذر فرمود:** «هرگاه در امور دین یا دنیای تو کاری دشوار پیش آید، وضو بگیر و دست‌هایت را به درگاه الهی بلند کن و هفت مرتبه بگو یا الله که خداوند خواسته‌ات را اجابت می‌کند (و مشکلات را برطرف می‌سازد) [إخبار الانوار، ج ۸: ۳۲۸].



پدر بزرگ مثل گل خندید و مثل ماه، نور نگاهش را در باغچه‌ی چشم‌هایم ریخت و گفت: «حالا من دعا می‌کنم که تو از این امتحان هم به سلامتی و سربلندی بیرون بیایی!»
بعد به زحمت از جا برخاست. پرسیدم: «کجا با این عجله آقا جان؟!»
- وضو بگیرم!...

پدر بزرگ وقتی برگشت گفت: «داشت یادم می‌رفت که تجدید وضو کنم. چه قدر خوب است که آدم همیشه و در همه حال، وضو داشته باشد. از اول صبح که از خواب برمی‌خیزد دائم‌الوضو باشد. این طوری زندگی‌اش می‌شود پر از برکت. خنده و گریه‌اش بوی خدا می‌گیرد...»



امام حسن(ع) و **امام حسین(ع)** در دوران کودکی خود، پیرمردی را دیدند که مشغول وضو گرفتن بود؛ اما به اشتباه. آن دو برای آن که پیرمرد را متوجه اشتباهش کنند و در عین حال، این کار به گونه‌ای انجام بگیرد که به او برنخورد و ناراحت نشود، به پیرمرد گفتند: «تو بین ما قضاوت کن که وضوی کدام یک از ما کامل است.»
سپس هر دو شروع کردند به وضو گرفتن. پیرمرد فوری متوجه اشتباه خود شد و گفت: «عزیزانم! وضوی هر دو شما صحیح است، اما وضوی من درست نبود. اکنون من شیوه‌ی درست وضو گرفتن را از شما یاد گرفتم!»



در کوچی
آفتاب



همیشه با وضو بودن، به انسان نورانیت صورت و قلب می بخشد





تصویرگر: ابوالفضل محترمی

کباب بلغاری

آقای با کت سفید، پشت در رستوران بسیار مجللی ایستاده بود تا ساعت کار آن شروع شود. وقتی در بزرگ شیشه‌ای رستوران باز شد، آقای کت سفید فوری داخل رفت و برای خودش یک پرس کباب بلغاری سفارش داد. بعد هم غذایش را تند تند خورد و با عجله برای پرداخت صورت حسابش، جلوی صندوق رفت. صندوق‌دار با احترام گفت: «قابلی نداره قربان.» - متشکرم ... شما می‌تونین بقیه‌ی یک چک مسافرتی دویست هزار تومنی رو به من پرداخت کنین؟ - قربان، ما در حال حاضر این مقدار پول توی صندوق نداریم. آقای کت سفید به طرف در خروجی راه افتاد و در همان حال گفت: «اشکالی نداره ... بنده هم در حال حاضر چنین چکی توی جیبم ندارم!»

نجارزاده



مرد بسیار فراموشکاری به داروخانه رفت تا طبق معمول، داروی ضد فراموشی بخرد. اما هرچه فکر کرد، یادش نیامد برای چه کاری آن‌جا رفته است. بعد، مدتی در ایستگاه مترو منتظر ماند تا با قطار زیرزمینی به خانه برگردد. وقتی پیاده شد، یادش آمد که خانه‌شان با داروخانه فقط ده قدم فاصله دارد و احتیاجی به استفاده از مترو نبوده است. بالاخره وقتی به خانه رسید، دید که کیف دستی‌اش را هم گم کرده است. همسرش با کلافگی گفت: «باز هم کیفتو روی صندلی مترو جا گذاشتی؟ ... چرا یه ذره حواستو جمع نمی‌کنی؟!» مرد فراموشکار کمی سرش را خاراند و گفت: «خیلی بد شد ... توی واگن مترو، یکی از دوستان قدیمی رو دیدم. آقای ... آقای ... می‌بینی؟ ... اسمش یادم رفت ... خلاصه، شماره تلفنشو داد و گفت حتماً امشب به خونه‌شون زنگ بزنم ... اما دفترچه تلفنم با کیف دستی‌ام گم شد.» همسر مرد برای دل‌داری گفت: «تگران نباش ... من نشانی خونه‌رو نوشتم و توش گذاشتم ... شاید یه نفر پیداش کنه و برامون بیاره.» مرد فراموشکار گفت: «یه نفر چی رو برامون بیاره؟» زن منتظر پیدا شدن کیف شوهرش ماند؛ اما خبری نشد. حدود سی سال بعد، شی‌ی مرد فراموشکار یکپهو پرید توی آشپزخانه و گفت: «خانم! ... اسم اون دوستم یادم اومد ... آقای نجارزاده بود ... بین شماره‌ی تلفنش رو این گوشه موشه‌ها، جایی ننوشتی؟ ... یه تلفن بز نیم ببینیم هنوز زنده‌اس یا نه!» زن گفت: «نجارزاده رو می‌گی؟ ... زنده‌اس، اما یه یکی کمی مریض احواله ... شماره تلفنش رو داریم ... ولی مشکل اینه که تو خودت هشت سالی می‌شه از دنیا رفتی! ... دیشبم که اومدی توی خوابم، اینا رو بهت گفتم!»

سالگرد ازدواج

در چهارم دی ماه یک زمستان سرد، ۱۵ سال از ازدواج زن و شوهری گذشته بود. زوج میان سال، با شوق و ذوق فراوانی برای جشن کوچک سالگرد ازدواجشان آماده می‌شدند. مرد چند بار به خانه تلفن زد و به همسر مهربانش پیشنهاد کرد که برای شام به رستوران بروند. زن هر بار با این پیشنهاد مخالفت کرد. دفعه‌ی چهارم در جواب شوهرش گفت: «سیامک جان... اگه یه بار دیگه اصرار کنی، خیال می‌کنم که هیچ وقت دست‌پخت منو دوست نداشتی و الکی تعریف می‌کردی ... می‌خوام امشبم مثل همیشه، خودم برات غذا درست کنم. سوپ عدسم



داریم که می‌دونم عاشقشی.»
سیامک خان بالاخره کوتاه آمد و پالتوی پشمی زیبایی برای فریده خانم خرید. وقتی به منزل رفت، میز شام با شمع و گل و بقیه‌ی تزئینات آماده شده بود.
- خب ... حالا که این قدر سردت شده، اول برات یه بشقاب سوپ عدس می‌ریزم.
- خانم جان ... هنوز وقت داریم برای شام بریم بیرون ... نمی‌خوای پالتوی جدیدتو بپوشی؟
- سوپت رو بخور!
سیامک خان سرش را پایین انداخت و مشغول خوردن سوپ عدس شد. فریده خانم کمی به او نگاه کرد و گفت: «پونزده سال گذشت ... تو فکر می‌کنی چیزی توی زندگی ما هست که بعد از پونزده سال هنوز سر جاش باشه؟»
سیامک خان کمی به دور و برش نگاه کرد و گفت: «بعله خانم‌جان ... همین سنگ‌های توی سوپ عدس!»

فرهنگ آکسفورد

دانشجوی بسیار درس‌خوان و در عین حال فقیری به خواستگاری دختر پول‌داری رفت. دختر با وجود مخالفت پدرش، پسر را پسندید. پدر گفت: «تو لای پنبه بزرگ شدی و هیچ چی از زندگی نمی‌دونی ... حتی نمی‌دونی املت با چی درست می‌شه ... با این حال من اجازه می‌دهم با این پسره‌ی آسمون جل ازدواج کنی ... شرطش اینه که قول بدی هیچ وقت از من توقع کمک مالی نداشته باشی.»

دختر قبول کرد و آن‌ها با هم نامزد شدند. در دوره‌ی نامزدی، یک روز پسر همسرش را به اتاق کوچک اجاره‌ای‌اش برد. اتفاق پر از کتاب بود و فقط برای نشستن دو نفر آدم جا داشت. پسر گفت: «من فعلا درس می‌خونم ... گاهی هم تک و توک شاگردایی پیدا می‌کنم و با تدریس زبان انگلیسی، پول کمی گیر می‌آرم ...»
دختر گفت: «معمولا غذا چی می‌خوری؟»

- کوکو سیب‌زمینی ... تو کوکو سیب‌زمینی دوست داری؟
- هر چی تو بخوری، منم می‌خورم ... اما اگه پولمون تموم بشه چی؟
دانشجو گفت: «تا وقتی این همه کتاب رو این‌جا داریم، گرسنه نمی‌مونیم.»

بالاخره زندگی مشترکشان را آغاز کردند؛ اما امتحانات پسر شروع شده بود و او هیچ شاگرد و درآمدی نداشت. بعد از امتحانات، پسر شاگردی به خانه آورد و به دختر گفت: «از امروز شاگرد دارم ... دیگه می‌تونیم یه قرمه‌سبزی حسابی بخوریم. راستی این فرهنگ هشت جلدی آکسفورد من کجاس؟»
- این مدت که امتحان داشتی، سیب‌زمینی نداشتیم، باهاش کوکو درست می‌کردم ... خوب شد شاگرد گرفتی ... چون دیگه رسیده بودیم به حرف ایکس.



گام به گام

چگونه وبلاگ

• ایمیل خصوصی

ایمیلی که در این بخش وارد می کنید، نزد سایت بلاگفا محفوظ خواهد بود و در جایی نمایش داده نمی شود. این ایمیل تنها برای ارسال نام کاربری و کلمه عبور یا دیگر پیام های سایت مورد استفاده قرار می گیرد و در وبلاگ شما نمایش داده نخواهد شد. وارد کردن ایمیل خصوصی الزامی است و پس از ثبت نام، نام کاربری و کلمه عبور ورود به بخش مدیریتی، به این ایمیل ارسال خواهد شد.

• ایمیل نویسنده

ایمیل نویسنده معمولاً در صفحات وبلاگ نمایش داده می شود و کمک می کند تا خوانندگان با نویسنده وبلاگ ارتباط برقرار کنند. البته پر کردن آن لزومی ندارد، ولی باید توجه داشته باشید، در صورتی که آن را وارد کنید، مشخصات وبلاگ (نام کاربری و کلمه عبور) به آدرس آن ارسال خواهد شد.

• منطقه زمانی

شاید شما در منطقه دیگری خارج از ایران باشید و بخواهید زمان ارسال یا تنظیم مطالب را با زمان منطقه جغرافیایی خود تنظیم کنید. در چنین شرایطی می توانید منطقه زمانی دلخواه خود را از فهرست مناطق زمانی انتخاب کنید.

• عنوان وبلاگ

عنوان وبلاگ کاملاً به سلیقه نویسنده وبلاگ بستگی دارد. پیشنهاد می کنیم عناوین تکراری و بسیار معمول یا عنوان دیگر وبلاگ های مشهور را برای وبلاگ خود انتخاب نکنید. یک عنوان اختصاصی به خوانندگان وبلاگ شما کمک خواهد کرد آن را راحت تر به خاطر بسپارند. آن چه مدیران «بلاگفا» از شما می خواهند، در نظر گرفتن فرهنگ، قوانین و هنجارهای رایج در ایران در انتخاب عنوان وبلاگ و استفاده نکردن از کلمات نامناسب است. می توانید برای وبلاگ خود نامی متناسب با آن مطالبی که در آن خواهید نوشت، انتخاب کنید.

• نام نویسنده

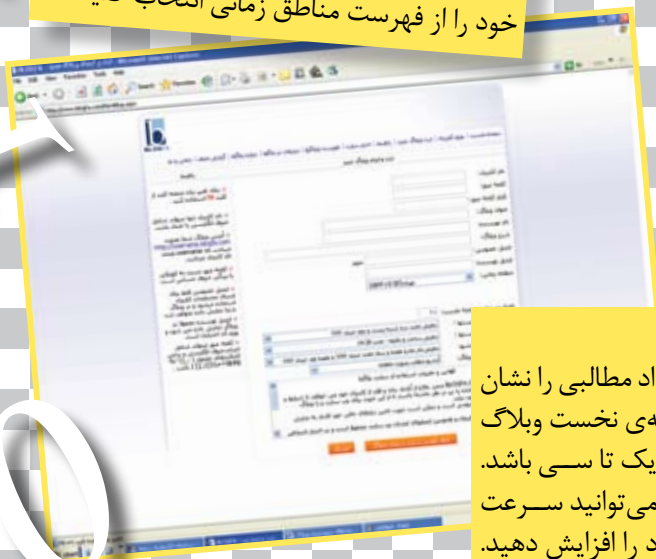
شما می توانید هر نامی را به عنوان نام نویسنده وارد کنید. این نام می تواند نام واقعی یا نام مستعار شما باشد. این یک فرضیه است که اکثر خوانندگان تمایل دارند نام واقعی نویسنده وبلاگ را بدانند تا با آن وبلاگ ارتباط بهتری برقرار کنند.

• شرح وبلاگ

نوشتن توضیحی کوتاه برای وبلاگ، به خوانندگان کمک می کند با سرعت بیشتری با نوع مطالب وبلاگ یا نظریات نویسنده آن آشنا شوند. بنابراین انتخاب شرحی مناسب به شما کمک می کند وبلاگ بهتری داشته باشید.

• تعداد پست ها در صفحه نخست

این عدد که به صورت پیش فرض، ۱۰ است، تعداد مطالبی را نشان می دهد که از آخرین مطالب ارسالی و در صفحه نخست وبلاگ نشان داده می شوند. عدد مذکور می تواند بین یک تا سی باشد. در نظر داشته باشید که با تعیین اعداد کمتر، می توانید سرعت بارگذاری و نمایش صفحه نخست وبلاگ خود را افزایش دهید. همچنین، اگر مطالب شما بسیار کوتاه هستند، یا مطالب زیادی را در طی روز یا هفته وارد می کنید، می توانید با تعیین عدد بالاتر به خوانندگان در خواندن مطالب قبل کمک کنید.





مسابقه‌ی وبلاگ‌نویسی

دوستان جوان!
«رشد جوان» شما را برای حضور در مسابقه‌ی وبلاگ‌نویسی با موضوع «علمی» دعوت می‌کند. شما می‌توانید با استفاده از محتوای صفحه‌ی «دنیای صفر و یک»، وبلاگ خود را تا تاریخ ۱۳۸۸/۱۲/۳۰ با درج مشخصات خود (نام و نام‌خانوادگی، سن، پایه‌ی تحصیلی، نشانی منزل، تلفن تماس و رایانامه)، به نشانی رایانامه‌ی مجله بفرستید.

● **معیارهای داوری عبارت‌اند از:**
الف) معیارهای محتوایی: شامل رعایت تناسب موضوع و محتوا؛ بهره‌گیری از ویژگی‌های ادبیات وبلاگی، مثل صمیمیت، روانی و سادگی، و کوتاهی متون؛ استفاده از تصویر و لینک؛ استفاده از پیوندهای روزانه و دائمی.

ب) معیارهای فنی: شامل تناسب گرافیک وبلاگ با موضوع؛ استفاده از بخش معرفی وبلاگ؛ رعایت نکات ویرایشی و نگارشی؛ استفاده از آرشیو موضوعی؛ مناسب بودن سرعت بارگذاری وبلاگ.

● وبلاگ‌های برتر در مجله معرفی و به پدیدآورندگان آن‌ها جوایزی اهدا می‌شود.

منتظر وبلاگ‌های شما هستیم!

● نمایش تاریخ آرشیو

یکی از امکانات بلاگفا، نمایش آرشیو ماهانه یا هفتگی مطالب وبلاگ است. این امکان به خوانندگان وبلاگ کمک می‌کند با سرعت و راحتی بیشتری، مطالب قبلی موجود در آرشیو وبلاگ را بخوانند.

● نمایش تاریخ و زمان پست‌ها

این دو مورد، نحوه‌ی نمایش تاریخ و زمان ارسال یا تنظیم مطالب را در صفحات وبلاگ مشخص می‌کنند.

● آرشیو مطالب وبلاگ

شما می‌توانید نحوه‌ی آرشیو مطالب خود را مشخص کنید. اگر حجم مطالب یا تعداد پست‌های شما کم است، ترجیح دارد که آرشیو ماهانه را انتخاب کنید. در چنین حالتی، مطالب ارسالی در طول یک ماه، در یک صفحه ذخیره و نمایش داده خواهند شد. اما اگر حجم مطالب و تعداد پست‌های شما خیلی زیاد است، می‌توانید شیوه‌ی هفتگی را انتخاب کنید. در چنین حالتی مطالب ارسالی در هر هفته در یک صفحه‌ی مشخص نمایش داده خواهند شد.

● در انتها

پس از پر کردن فرم ثبت‌نام و انتخاب گزینه‌ی قبول قوانین و ایجاد وبلاگ، در صورتی که نام کاربری شما قبلاً ثبت نشده باشد یا اشکالی در انتخاب نام کاربری و عنوان وبلاگ نباشد، وبلاگ با نام کاربری شما ایجاد خواهد شد و متن خوشامدگویی را دریافت خواهید داشت. از آن پس می‌توانید با ورود نام کاربری و کلمه‌ی عبور خود، وارد بخش مدیریتی وبلاگ خود شوید و مطالب، نظرات و یا خاطرات خود را در وبلاگ قرار دهید یا آن را ویرایش کنید.

هم‌چنین می‌توانید عنوان وبلاگ و بسیاری از تنظیمات دیگر را در بخش تنظیمات بخش مدیریتی تغییر دهید یا قالب و طرح جدیدی برای وبلاگ خود طراحی و انتخاب کنید.

● قوانین و مقررات

این یک قرارداد بسیار ساده است. بلاگفا به شما خدماتی را ارائه می‌دهد و علاقه‌مند است که سطح کیفی این خدمات برای همه‌ی کاربران بالا باشد. به‌علاوه، در ادامه‌ی کار خود دچار مشکل نشوید. بنابراین انتظار آن است که شرایط و مقررات به‌صورت دقیق رعایت شوند. در عین حال، اکثر خدمات‌دهندگان، خود را نسبت به حریم خصوصی کاربران متعهد می‌دانند و اطلاعات آن‌ها را در اختیار افراد غیر قرار نمی‌دهند. در بلاگفا، ضمن این که کمترین مشخصات از کاربران دریافت می‌شود، ساختار و نحوه‌ی پیاده‌سازی سایت نیز به شکلی است که کمترین مشخصات از کاربران ثبت می‌شود.

خدا چگونه به وجود آمده است؟

● گفته‌اند خوب سؤال کردن نیمی از درک حقیقت است. به واقع نیز درست گفته‌اند؛ چرا که شرط اول درک هر حقیقتی آن است که صورت مسئله درست طرح شود. در مسئله‌ی خدا، از ابتدا باید متوجه باشیم که بحث در مورد آن، بحث درباره‌ی پدیده‌ای از پدیده‌های جهان هستی نیست، چرا که خدا پدیده نیست؛ پدیدآورنده است، «واجب‌الوجود» است. اگر به مفهوم واجب‌الوجود پی ببریم، درمی‌یابیم که سؤال‌هایی از این دست، به راحتی به پاسخ می‌رسند؛ سؤالاتی چون: خدا از کی بوده است؟ خدا را چه کسی آفریده است؟

برای درک مفهوم واجب‌الوجود توضیح کوتاهی لازم است. ببینید، هر موجودی در رابطه با اصل وجود، یکی از سه حالت فرضی زیر را می‌تواند داشته باشد:

● هستی آن وابسته به ذات خودش است، یعنی ذاتش عین هستی و وجود است و نیستی برای او محال است (واجب‌الوجود).

● در ذات خود نسبت به هستی و نیستی بی‌تفاوت است و اگر عامل و علتی پیدا شود که به او هستی بخشد، موجود می‌شود (ممکن‌الوجود).

● وجود هیچ‌گاه با او همراه‌شدنی نیست؛ یعنی چیزی که بودنش محال است و نمی‌تواند به وجود بیاید

(ممتنع‌الوجود).

حال اگر نگاهی به موجودات بیندازیم، می‌بینیم موجود ممتنع‌الوجود نداریم. روشن است، چیزی که بودنش محال است، نمی‌تواند وجود داشته باشد.

اما ممکن‌الوجود چه‌طور؟ باید دید آیا می‌توان فرض کرد که در جهان هستی، تنها ممکن‌الوجود وجود داشته باشد و واجب‌الوجودی در میان نباشد؟ همان‌گونه که گفتم، برای هست شدن ممکن‌الوجود، علتی غیر از خودش لازم است. البته در این فرض، آن علت هم به نوبه‌ی خود ممکن‌الوجودی است که برای پدید آمدنش، به علتی دیگر نیاز دارد.

پله‌پله
اندیشه

پرسش‌ها و پاسخ‌های دینی درباره‌ی خدا



حسین امینی‌پویا

حال فکر می کنید تا کجا می توان این سلسله علت ها را ادامه داد؟

غیر از این است که در سلسله ی علت ها و معلول ها، هر قدر پیش برویم، تا به علتی نرسیم که واقعیت داشتنش وابسته به چیز دیگری نباشد، هرگز هیچ یک از حلقه های این سلسله پدید نخواهند آمد؟ یعنی باید به موجودی برسیم که خود به خود واقعیت داشته باشد؛ یعنی واجب الوجود باشد. آن وقت است که هستی آغاز می شود و همان طور که پیش می رود، به تک تک حلقه های این رشته، هستی می بخشد؛ درست مثل قطعات یک دومینو.

به عبارت دیگر، در صورتی که علت ها همه و بی استثنا ممکن الوجود باشند، هیچ گاه چیزی نمی تواند به وجود بیاید. پس حالا که می بینیم موجودات فراوانی در عالم هستی پدید آمده اند، غیر از این است که ضرورتاً باید معتقد باشیم، این ها همگی به علتی که خود علتی ندارد، منتهی می شوند؟ یعنی به یک واجب الوجود؟ می دانم مطلب کمی پیچیده و سخت است، اما چاره ای هم نیست؛ بحث خدا بحث گران سنگی است. برای درک بهتر مثالی می زنم.

فرض کنید، گروهی از دانش آموزان که به اردویی در خارج شهر رفته اند، هنگام وارد شدن به اردوگاه، تعارفشان گل کند و هیچ کدام حاضر نباشد برای ورود به داخل اردوگاه، پیش قدم یا حتی با کسی هم قدم شود. به سراغ اولی که می رویم، بگویند تا قبل از من کسی به داخل نرود، من وارد نمی شوم. شخص دوم هم همین را بگوید و الی آخر. به نظر شما

در این صورت، آیا ممکن است کسی از آن ها قدم به داخل اردوگاه بگذارد؟ مسلماً خیر، زیرا همگی آن ها ورود خود را مشروط به ورود دیگری کرده اند. در نتیجه می بینیم همه بیرون اردوگاه منتظر ایستاده اند.

حال فرض کنید ما که شاهد این قول و قرارها بوده ایم، بعد از لحظاتی ببینیم که دانش آموزان یکی یکی در حال ورود به اردوگاه هستند. در این مورد به خصوص، اولین نتیجه ای که باید بگیریم چیست؟ بله حتماً و حداقل یکی از آن ها شرط خود را کنار گذاشته و ورودش غیر مشروط بوده است. خب آیا موجودات ممکن جهان نیز دقیقاً همین وضعیت را ندارند؟ یعنی آیا همه ی ممکن الوجودها موجوداتی مشروط نیستند؟ آیا آن ها نیز به زبان حال نمی گویند: اگر تا قبل از من دیگری (یعنی علت) وجود پیدا نکند، من پای به عرصه ی هستی نمی گذارم؟ اگر زبان حال همه این باشد، یعنی همه ی موجودات جهان بدون استثنا، چنین شرطی داشته باشند، به نظر شما اصلاً چیزی به وجود خواهد آمد؟

ممکن است شخصی بگوید: «علت موجود شدن شیء الف، شیء ب بوده است. هنگامی که به سراغ شیء ب می رویم، او نیز می گوید که فرضاً شیء ج علت موجود شدن من است و به همین ترتیب تا آخر.» این ادعا چه ایرادی دارد؟ سؤال مهم این است که: آیا می توان مجموعه ی موجودات ممکن الوجود را به همین ترتیب، تا ابد و به صورتی نامحدود، ادامه داد و در عین حال نیازی هم به واجب الوجود پیدا نکرد؟ آشکار است که چنین فرضی، با توجه به اصل تقدم وجودی علت بر معلول، درست نیست. چون همه ی

اعضای این مجموعه، ممکن الوجودند و سابقه ی نیستی دارند. پس هیچ کدام نمی توانند و نباید به وجود آمده باشند، مگر این که بپذیریم، کسی در این مجموعه حضور دارد که وجودش مشروط نیست، یعنی واجب الوجود است.

باید توجه داشته باشیم که با بزرگ تر کردن مجموعه ی ممکن الوجودها، صورت مسئله تغییری نمی کند. تنها اتفاقی که می افتد آن است که به تعداد ممکن الوجودها و نیازمندا افزوده می شود. مضحک است اگر تصور کنیم، نیازمندان و گدایانی که در جایی جمع شده اند، چون مجموعه ی بزرگی را تشکیل داده اند، پس دیگر نیازی نخواهند داشت!

پس نیاز به وجودی غیر مشروط در این میانه، حتمی و ضروری است. یعنی در سلسله ی علت ها و معلول ها، هر قدر پیش برویم تا به علتی بی اگر و غیر مشروط نرسیم، یعنی به وجودی که خود به خود واقعیت داشته باشد (یعنی واجب الوجود)، هرگز نمی توانیم پیدایش موجودات جهان هستی را به نحو منطقی و معقول توجیه کنیم.

ما چنین موجودی را، یعنی وجود بدون شرطی را که جهان نمی تواند

خالی از او باشد و به بیانی دقیق‌تر، جهان نمی‌تواند بی‌حضور او پدید آمده باشد، خدا می‌نامیم. خدا حقیقت نامحدود و پایدار، بی‌نیاز و قیومی است که تکیه‌گاه همه‌ی هستی‌هاست. او معنی و مفهوم هستی است. همه‌چیز با او معنی می‌گیرد. بدین شکل می‌بینید، هر موجودی که پدید آمده است، آیه و نشانه‌ی اوست و هر موجودی که پدید می‌آید، از این جهت نیز - علاوه بر جهات دیگر یعنی خود پدیدآمدنش - دلیل تازه و نویی است بر وجود خداوند.

بله خدا چون واجب‌الوجود است، همواره بوده است و عدم از هیچ طرف، راهی بر او ندارد. پس دیگر جا ندارد تا درباره‌ی او فرضاً بپرسید: خدا چگونه به‌وجود آمده است؟ این جاست که سؤال‌های زیادی هم‌چون: خدا از کی و چه زمانی بوده است؟ یا خدا را چه کسی آفریده است؟ پاسخ مناسب خود را پیدا می‌کنند. یک پاسخ آن است که این‌ها همه ناشی از عدم درک درست

مسئله‌ی خداوند است. اگر خدا درست فهم شود، همه‌ی این سؤالات پاسخ خود را پیشا پیش دریافت می‌کنند. بله خدا را کسی نیافریده است. چیزی که نبوده

و سپس به‌وجود آمده، محتاج علت و آفریدگار است. خدا فراتر از زمان و مکان است، چرا که خداوند واجب‌الوجود است.

• چگونه می‌گوییم خدا ذاتی یکتا و بی‌مانند است؟ آیا نمی‌توان شریکی برای او فرض کرد؟

• وقتی می‌گوییم خدا یگانه است و مثل و مانند ندارد، معنایش این است که اصولاً چندتایی‌بردار نیست. یعنی حتی در عالم فرض هم نمی‌توان دو نمونه و دو فرد برای او تصور کرد. بنابراین یکتایی، یعنی منحصر به فرد بودن، در ذات او نهفته است و توحید لازمه‌ی ذات پاک اوست. در این مورد نیز، یعنی برای پی بردن به یگانگی خدا - جدا از دلایل متعددی که برای یکتایی خداوند وجود دارد - کافی است که او را درست بشناسیم و از کلمه‌ی خدا تصور و معنی صحیحی در ذهن داشته باشیم. برای این که مطلب بهتر روشن شود، مثالی می‌زنیم.

به یک خط که در فضا به‌صورتی فرضی رسم کرده‌ایم، بنگرید. فرض کنید این خط از دو طرف تا بی‌نهایت پیش برود. حالا یک خط دیگر در فاصله‌ی مثلاً یک‌متری و موازی با آن در نظر بگیرید که آن هم از دو طرف تا بی‌نهایت پیش برود. آیا در اصل فرض این دو خط در فاصله‌ی یک‌متری یکدیگر، تناقضی می‌بینید و به اشکالی برمی‌خورید؟ خیر. به همین دلیل در تعریف دو خط موازی گفته می‌شود: دو خط وقتی با یکدیگر موازی هستند که فاصله‌ی میان آن‌ها در همه‌ی نقاط روبه‌رو که روی آن دو خط فرض می‌کنیم، مساوی باشد. این دو خط اگر تا بی‌نهایت هم ادامه پیدا کنند، به هم نمی‌رسند و همدیگر را قطع

نمی‌کنند.

جدا از بحث درباره‌ی درستی این تعریف، نسبی بودن یا مطلق بودن آن، این نکته روشن است که در مرحله‌ی فرض، می‌شود چنین خط‌هایی را فرض کرد. حال به یک جسمی که در برابر ماست می‌نگریم. فرض کنیم که این جسم در همه‌ی ابعادش، یعنی طول، عرض و ارتفاع، بزرگ شود؛ بزرگ و بزرگ‌تر تا بی‌نهایت در بی‌نهایت از هر طرف. آیا می‌توانیم به دنبال آن یک جسم دیگر نیز فرض کنیم که باز از هر جهت تا بی‌نهایت ادامه داشته باشد؟ پاسخ منفی است. چون همان جسم اول، همه‌ی فضای فرضی ما را پر می‌کند و دیگر جایی برای جسم دیگر، چه با نهایت و چه بی‌نهایت باقی نمی‌گذارد. بنابراین در فضا دو جسم بی‌نهایت را که از هر طرف و در همه‌ی ابعاد بی‌نهایت باشند، نمی‌توان فرض کرد.

خب، در این فرض صحبت از جسمی بی‌نهایت بود که فرض آن خودبه‌خود فرض وجود یک جسم بی‌نهایت دیگر را نفی می‌کرد. حالا مطلب را به موجودی که از هر جهت و در تمام جهاتی که برای وجود فرض می‌شود بی‌نهایت باشد، بکشانید. آیا از چنین موجودی دوتا یا چندتا، می‌توان فرض کرد؟ نه، زیرا در فرض دوتا بودن باید هر یک از آن‌ها، غیر از دیگری باشد. بنابراین دست‌کم هر یک از آن‌ها نهایی برای دیگری است و در این صورت می‌بینید که هیچ‌کدام از آن‌ها بی‌نهایت نیست.

پس خدا ذاتی است بی‌مانند و بی‌همتا. خدا وجود محض است و واجب‌الوجود و به ضرورت، نامحدود و غیرمتناهی. وجودی که حد و مرز ندارد و مطلق، یگانه و بی‌نیاز است.



عکس: اعظم لاریجانی

منبع

۱. خدا از دیدگاه قرآن، سیدمحمدحسین بهشتی، انتشارات بعثت.



خط ویژه

احمد عربلو

عاشق پیشه!

بفرمود و آن گاه گفت:
- ای یار! آن ساعت که عشق
تو کم شد. چشم من نیز عیب
آورد!
ای یار خالی بند ما، ای کم
شده از عشق ما
وقتی که عشقت ته کشید،
ننویس دیگر مشق ما!
البته غیر از بنده، آقای عطار
نیشابوری هم این حکایت را در
«منطق الطیر» خودشان یک جور
دیگری آورده‌اند. ضمناً بنده در این
تکبیت برای اولین بار در تاریخ موفق
شدم، کلمه‌ی مشق را با عشق قافیه
کنم. باز هم ضمناً از این حکایت نتیجه
می‌گیریم که بسیاری از عشق‌های
امروزی از سر بی‌کاری است!

به سربازی همی رفت و همی در آن جا
پدرش در آمد و بعد هم که برگشت،
رفت درس خواند و لیسانس گرفت
و آن را لب کوزه گذاشت و آبش را
خورد و یک جفت کفش آهنی خرید
و سوار بر آن تمام شهر را همی دنبال
کار گشت و خلاصه آن قدر بلاهای
عجیب و غریب بر سرش آمد که
کم‌کم عشق جوان کم‌رنگ شد و درد
عشقش نقصان یافت.
یک‌روز، جوان چشمش به یار افتاد
و با تعجب پرسید:
- ای یار! بگو بدانم این سپیدی به
این گندگی در چشم تو کی آشکار
شد؟ چه قدر این سپیدی زشت
می‌نماید ای یار!
آن یار بر سبیل طعنه، نیشخندی

یکی بود، یکی نبود.
در روزگاران خیلی خیلی
جدید، جوان شیردل
و خصم افکنی بود که
ناگهان! عاشق دختری
شد. البته مثل اکثر این جور
قصه‌ها، یک دل نه صد دل
عاشق او شد.
باری! از قضا، آن زن را سپیدی
کوچکی در چشم بود که جوان
از آن بی‌خبر بود؛ چون که او
عاشق بود و عاشق‌ها معمولاً در
یک چنین مواقعی کور می‌شوند و
سیاهی کوچکی در چشم که هیچ،
بلکه طرف حتی اگر کچل مادرزاد
هم باشد، عاشق آن را نمی‌بیند.
باز هم باری! آن جوان مدتی بعد

گفت‌وگو با «کیارش عدل» طراح و سازنده‌ی روبات نوازنده

محسن وزیری ثانی

شاد باشید تا موفقیت به دنبال شما بیاید!

برگزاری دهمین «جشنواره‌ی جوان خوارزمی» فرصت مناسبی فراهم کرد تا جوانان و دانش‌آموزان عزیز کشورمان نیز پا به پای دیگر مخترعان، طرح‌های ابداعی و ابتکاری خود را ارائه دهند. همان‌طور که می‌دانید، دانش‌آموزان جوان کشورمان با حداقل امکانات و تنها با داشتن توان، پشتکار و اعتماد به نفس پله‌های ترقی را یکی پس از دیگری پشت سر می‌گذارند تا بتوانند به مصداق کلی «ما می‌توانیم»، دست یابند.

از این‌رو، وقتی دفتر اختراعات و ابتکارات جوانان برومند این مرز و بوم اسلامی را ورق می‌زنیم، به نام‌هایی بر می‌خوریم که زمینه‌ساز هزاران نوآوری و خلاقیت تا به امروز بوده‌اند. یکی از این جوانان مخترع **کیارش عدل** ۱۸ ساله است که در سن ۱۷ سالگی توانسته، در رشته‌ی برق و الکترونیک از جشنواره‌ی جوان خوارزمی رتبه‌ی اول را به‌خاطر ساخت «روبات نوازنده» کسب کند و آن را نیز به ثبت برساند. این خود دلیلی شد تا ما در فضایی گرم و صمیمی با او به گفت‌وگو بنشینیم.

■ با چه هدفی این روبات را ساختی؟

□ روبات نوازنده را با هدف بر داشتن گامی در شبیه‌سازی حرکات انسان، به‌خصوص حرکات دست هنگام نواختن پیانو، طراحی کردم که مورد توجه علاقه‌مندان زیادی قرار گرفت. تا یادم نرفته است بگویم، این روبات می‌تواند قطعات موسیقی را از برنامه‌ی رایانه‌ای بگیرد و از طریق مدارهای الکترونیکی، به قطعات مکانیکی که به شکل دست انسان طراحی شده‌اند، انتقال دهد و موسیقی اجرا کند.

■ ویژگی‌های این طرح چیست؟

□ ویژگی‌های منحصر به‌فرد آن عبارت‌اند از: سرعت بالا هنگام نواختن، کم‌حجم و قابل حمل بودن، مصرف کم جریان و قابلیت راه‌اندازی بدون جریان مستقیم برق، شباهت به الگوی واقعی از جمله تغییر دادن قدرت ضربه‌ها در طول آهنگ.

فرصت
دیدار



■ این روبات بیشتر کجاها کاربرد دارد؟

□ در مکان‌های عمومی (پارک‌ها، هتل‌ها، رستوران‌ها و...)، در مهد کودک‌ها برای سرگرم کردن کودکان و علاقه‌مند کردن آن‌ها به موسیقی، به عنوان عضوی از نوازندگان ارکسترهای موسیقی، و هم‌چنین به عنوان الگویی مناسب برای طرح‌های روباتیکی و الکترونیکی.

■ دغدغه‌ی اصلی‌ات از چه زمانی شکل گرفت؟

□ در مورد این طرح، تقریباً دغدغه‌ی اصلی من از همان اوایل سال دوم دبیرستان شروع شد.

■ آیا در طول ساخت این دستگاه با مشکلی هم روبه‌رو شدی؟

□ خُب، طبیعی است که در مسیر اجرای طرح با مشکلاتی روبه‌رو شدم، ولی به هر حال با سعی و تلاش فراوان و پشتکار آن‌ها را حل کردم.

■ چه مدت روی این طرح کار کردی؟

□ روی هم رفته از ابتدا تا پایان چیزی حدود یک سال طول کشید.

■ از کجا مطمئن بودی که طرحت جواب می‌دهد؟

□ از آن‌جا که روبات را اول به صورت تئوری طراحی کردم و سپس طرح را به اجرا درآوردم، مطمئن بودم که جواب خواهد داد.

■ آیا پیش از این، طرح‌های دیگری هم داشتی؟

□ بله. هر چند روبات نوازنده اولین کار بزرگم محسوب می‌شود، ولی قبل از آن کارهای کوچک‌تری نیز داشتم؛ از قبیل: روبات‌های مسیریاب و آتش‌نشان و طرح‌های دیگر.

■ چه طور شد که در جشنواره شرکت کردی؟

□ یکی از دوستانم که در جریان ساخت این روبات قرار داشت، از من پرسید: چرا در جشنواره‌ی خوارزمی شرکت نمی‌کنی؟ در جوابش گفتم: این دیگر چه نوع جشنواره‌ای است؟ و بدین ترتیب با ساختار جشنواره آشنا شدم. فوراً کارم را به جشنواره ارائه دادم و خداوند را شکرگزارم که در اولین حضورم در جشنواره، توانستم رتبه‌ی اول را کسب کنم.

■ راستی کار داوری جشنواره را چگونه دیدی؟

□ به جرئت می‌توانم بگویم که بسیار عالی و راضی کننده بود. از همه مهم‌تر،

روبات نوازنده را با هدف برداشتن گامی در شبیه‌سازی حرکات انسان، به خصوص حرکات دست هنگام نواختن پیانو، طراحی کردم

ترکیب هیئت داوری کشوری بود. این هیئت از هفت نفر تشکیل می‌شد که همگی از استادان معتبر و برگزیده‌ی دانشگاه‌های تهران بودند.

■ لحظه‌ای که همه چیز با موفقیت تمام شد، چه احساسی داشتی؟

□ واقعاً خوش حال بودم. در یک کلام می‌توانم بگویم: باید شاد باشید تا موفقیت به دنبال شما بیاید.

■ چه خاطره‌ای از جشنواره داری؟

□ یکی از خاطرات من به زمانی برمی‌گردد که به همراه یکی از دوستانم، مشغول آماده کردن روبات برای شرکت در جشنواره بودیم و تا مرحله‌ی داوری، یک روز بیشتر وقت نداشتیم. گرچه طرح ما هنوز کامل نشده بود، با این حال من ناامید نبودم. دوستم گفت که ما وقت چندانی نداریم، بیا کار را رها کنیم. ولی من قبول نکردم و تا پاسی از شب بیدار ماندم و روبات را کامل کردم. در نتیجه، من رتبه‌ی اول کشوری را کسب کردم و او موفق نشد.

■ دلت می‌خواهد در کدام عرصه‌های زندگی به مقام اول دست پیدا کنی؟

□ دوست دارم از نظر علمی و موقعیت شغلی در مقام اول باشم.

■ تحصیلات خود را تا چه سطحی ادامه می‌دهی؟

□ ان شاء الله تا دوره‌ی دکترا.

■ کار موسیقی را از چه زمانی دنبال می‌کردی؟

□ من از همان دوران کودکی در زمینه‌ی موسیقی فعال بودم، ولی از دوره‌ی دبیرستان به طور حرفه‌ای آن را دنبال می‌کنم.

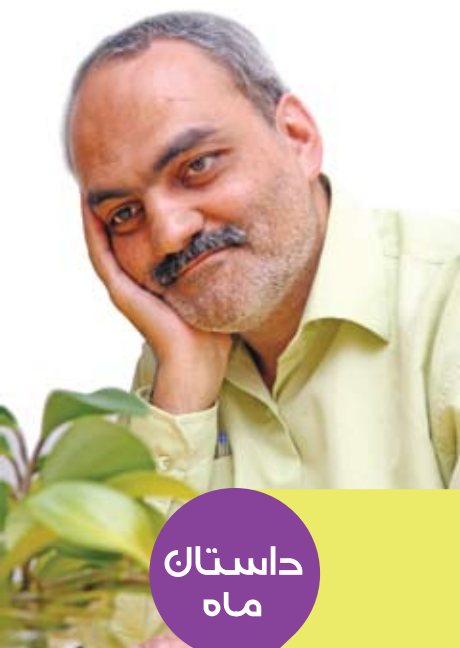
■ به ورزش هم علاقه داری؟

□ بله، من در رشته‌ی بسکتبال به طور حرفه‌ای بازی می‌کنم، ولی به

شنا و تنیس هم علاقه‌ی خاصی دارم.

■ مهم‌ترین عوامل موفقیت خودت را چه می‌دانی؟

□ قبل از هر چیز یاد خدا که همواره باعث موفقیت و پیروزی‌های من بوده است. هم‌چنین حمایت‌های بی‌دریغ و بی‌پایان پدر، مادر و دایی‌ام که هیچ‌وقت زحمات آنان را فراموش نخواهم کرد و در نهایت سعی و تلاش و پشتکار خودم.



داستان ماه

نقی سلیمانی
تصویرگر: محمدرضا اکبری

آ

بخش اول

درباره نویسنده

نقی سلیمانی، نویسنده‌ی معاصر، در سال ۱۳۴۰ در تهران به دنیا آمد. او در مصاحبه‌ای می‌گوید: تقریباً تمام کودکی‌ام در محله‌های اطراف پارک شهر گذشت؛ پارک شهر با آن درخت‌های عظیم و سر به فلک کشیده و نسیم خنک که بر همه‌ی کوچه‌ها و خیابان‌های اطراف کم و بیش می‌وزید، خیابان ابوسعید، میدان حسن‌آباد، خیابان امیریه و کوچه‌ی درختی قدیم که همان حول و حوش‌ها بود.

حدود ۲۵ اثر از او برای سه گروه سنی بزرگسالان، نوجوانان و کودکان، در زمینه‌ی رمان، داستان کوتاه، طنز، نقد، تحقیق و پژوهش، و زندگی‌نامه‌ی داستانی منتشر شده است. آخرین کتاب او، چنین نام دارد: همه نوع تعمیرات دماغ پذیرفته می‌شود. این مجموعه، طنزها و داستان‌های گزیده‌ی اوست برای بزرگسالان.

از رمان‌های سلیمانی **دایره‌های کبود** و **کار آگاه بچه‌ها**، اولی سخت مورد توجه نویسندگان و دومی سخت مورد توجه نوجوانان قرار گرفت. دایره‌های کبود برگزیده‌ی نویسندگان در کتاب سال مجله‌ی «سروش نوجوان» در سال ۱۳۶۸ شد و کار آگاه بچه‌ها برنده‌ی بهترین داستان سال به انتخاب خوانندگان مجله‌ی سروش

نوجوان.

در زمینه‌ی داستان کوتاه، داستان خل بازی‌های خلبان اتوبوس هوایی در کانون پرورش فکری کودکان و نوجوانان برنده‌ی لوح زرین و بهترین داستان سال شد، و **گلدان پشت پنجره** و **جناب سیب منتظر نیوتن بود** را نویسندگان سخت پسندیدند. مجموعه‌ی **گلدان پشت پنجره** در سال ۱۳۷۰ جایزه‌ی کتاب برگزیده‌ی نویسندگان را از آن خود کرد. اما داستان **آنی** چنان مورد توجه قرار گرفت که بحث‌هایی جدی را در صحنه‌ی مطبوعات برانگیخت و نویسندگان و منتقدان بر سر آن بحث‌های تندی کردند. همان سال هم، نوجوانان آن را به عنوان بهترین داستان سال برگزیدند. از طنزهای سلیمانی، **مواظب بند کفش‌هایتان باشید** مورد اقبال نوجوانان و جوانان و همه نوع تعمیرات دماغ پذیرفته می‌شود مورد توجه **عمران صلاحی**، طنزنویس معاصر قرار گرفت.

سلیمانی در حوزه‌ی نقد، پژوهش و تحقیق نیز آثاری را منتشر کرد که دو دیپلم افتخار از طرف کانون پرورش فکری کودکان و نوجوانان را برایش به ارمغان آورد.

اسم اصلی‌اش **فاطمه** بود؛ **فاطمه‌ی میرطاهری**. چشم‌هایش مثل آن آبی قشنگ دریا در نور روز بود. وقتی به آدم نگاه می‌کرد، وقتی از آدم سؤال می‌کرد، آدم دستپاچه می‌شد. مخصوصاً اگر اولین بار بود که از تو سؤال می‌کرد. ولی بعدها دیگر عادت می‌کردی و به هزار سؤالش، یک لبخند تحویل می‌دادی. آیا لبخندت احمقانه بود؟ نه، از آن لبخندهایی بود که به «دیوونه‌ها» تحویل می‌دهیم.

از آن دیوونه‌هایی که همگی با هم داد می‌زنیم:

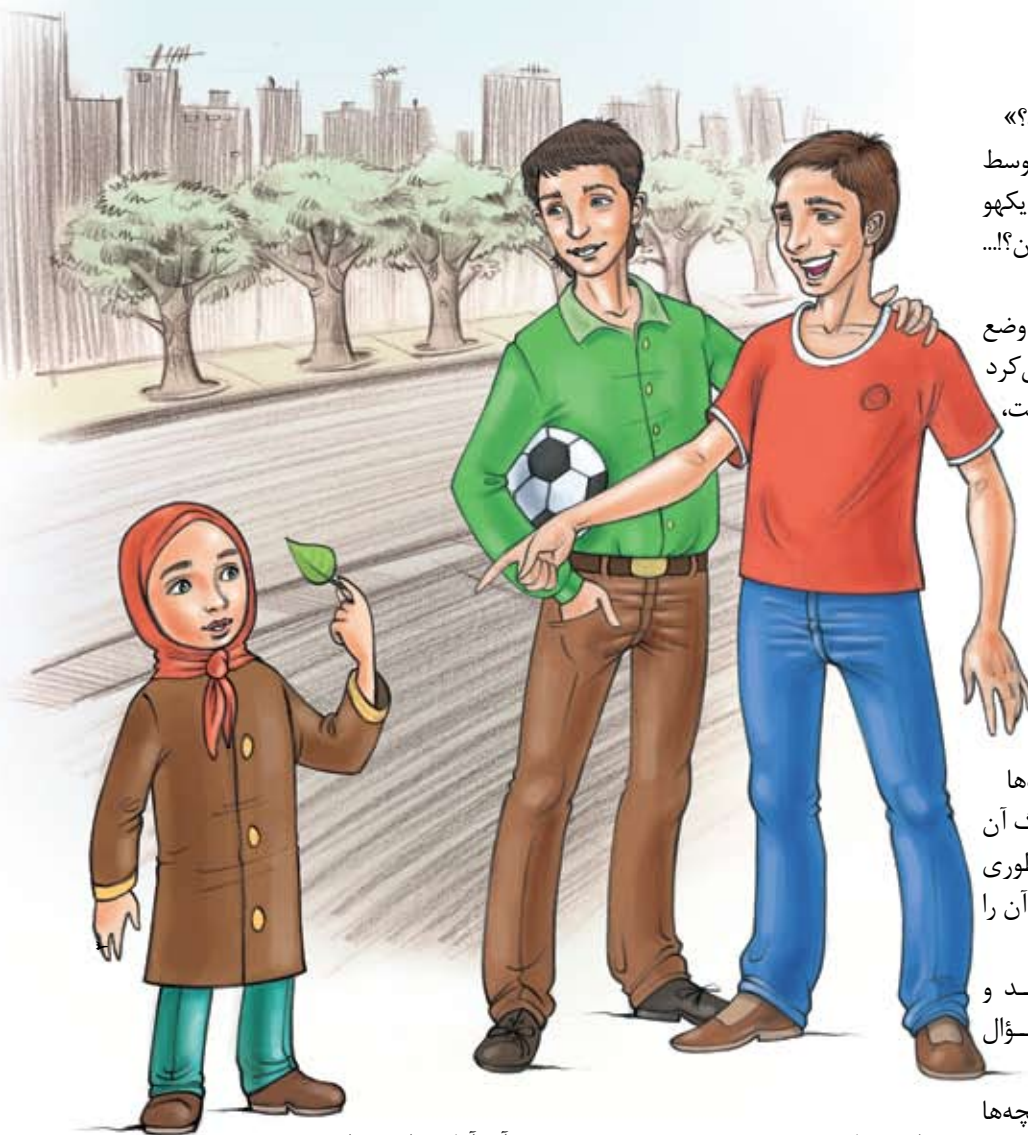
– دیوونه‌هه رو هو هو!

فرزند سؤال بود. و البته سؤال‌اتش را هم فقط از بزرگ‌ترها نمی‌پرسید. اولین بار، بچه‌های محله اسمش را «آنی» گذاشتند. یک «ی» به «آن» که حرف مشترک تمام سؤال‌هایش بود. اضافه کردند و در گوش همدیگر گفتند: «بچه‌ها! بچه‌ها! باز دوباره خانم آن ی آمد.»

و یکی از دور صدا زد: «آهای آنی! (و با لحن مؤدبانه) سؤال، چیزی ندارید؟»

آنی یک مرتبه ایستاد و پلک زد، و با دهان باز نگاه کرد. و آن گاه بود که بچه‌ها از خنده ترکیدند.

به او می‌گفتند: **آنی**. بس که «آن» کرده بود. بس که پرسیده بود: «آن چیست؟» آن چرا این‌جوری است؟ «آن چراغ چرا نور دارد؟» حتی نمی‌گفت «اون»؛ از بس که مؤدب بود و شنیده بود که باید مؤدب باشد. همیشه می‌پرسید: «آن چیست؟» و یا: «چرا آن خورشید، آن بالا ایستاده؟ چه جوری ایستاده؟ آن پرنده‌ها چه‌طور پرواز می‌کنند؟ چرا ما نمی‌توانیم؟ آن ستاره‌های دور دورها چرا این‌قدر کوچک هستند؟ آن چشمک‌هایی که می‌زنند برای چیست؟ آن ماه چرا آن‌جاست؟ چرا نمی‌افتد؟»



- دیوونه‌هه رو هو هو!
و آنی می پرسید: «چرا دیوونه شد؟»
و بچه‌ها دستپاچه از این سؤال، وسط
فریادها و سرودهای کوچهای، یکهو
غافلگیر می شدند و می گفتند: «هان؟!...
برو بابا تو هم.»
و آنی که به دیوونه با آن سرو وضع
درهم و برهم و کثیف نگاه می کرد
و برای سؤالش جوابی نمی یافت،
می رفت توی فکر.
یک «کیسه سؤال» بود. یک
«گوله نمک» بود. این را مادرش
می گفت که معتقد بود: «از میان
تمام بچه‌ها، فقط یکیش بلبل
می شود.»
و آنی بلبل بود. منتها بلبلی با
چشم‌های آبی دوست داشتنی؛ اما
پر دردسر؛ اما پر حرف: «آن درخت‌ها
چرا سبز هستند؟ نمی شود برگ آن
درخت‌ها را آبی کرد؟ آن چرا این طوری
شده؟ آن چرا این طوری می شود؟ آن را
نمی شود این طوری درست کرد؟»
و همه‌ی زن‌ها می خندیدند و
یکی می گفت: «ا، بچه، چه قدر سؤال
می کنی؟»

گاهی سؤال می کرد: «مامان! بچه‌ها
چه جوری به دنیا می آیند؟»
و مادرش با دهان باز نگاه می کرد،
و او می گفت: «آخر من دلم می خواهد
یک خواهر کوچولو یا کوچولو داشته
باشم.»
و مادرش لبخند زنان یک چیزهایی
در جواب می گفت.
و آن، «آن» آنی بی حوصله می شد:
«آخر چه جوری می آیند؟»
و مادرش یک جوری دست به سرش
می کرد. مثلاً می گفت: «بچه‌ها را مثل
عروسک‌ها - موقعی که خیلی کوچک
هستند - می روند از بازار می خرند. بعد
به آن‌ها غذا می دهند تا بزرگ شوند.»
و او می گفت: «مادر جان! یک خواهر
کوچولو هم برای من می خری؟ آخر من

خیلی تنها هستم!»
مادرش کمی فکر می کرد و می گفت:
«آخر ما که آدم‌های پولداری نیستیم
دخترم. نمی بینی چه شنندره پندره‌ای
تنت کرده‌ایم؟»
و آنی به لباس‌هایش نگاه می کرد و
می گفت: «غصه نخور مادر جان! خودم اگر
بزرگ بشوم‌ها، یکی برای شما می خرم،
یکی هم برای خودم.»
و مادرش غمگین و به ستوه آمده،
لبخند می زد.
اما سؤال‌های خطرناک آنی همه
از یک جنس نبودند. مثلاً می گفت:
«مامان! آن آقا (البته به زبانی مؤدبانه،
چون توی اتوبوس بودند و مادرش به
او گفته بود همیشه باید مؤدب حرف

بزند) آن آقا، چرا مو ندارد؟»
مادرش یکدفعه سرخ می شد و
می گفت: «یواش، یواش بچه.»
و او می گفت: «آخه آن آقا، یعنی آن
آقا مثل خورشید توی نقاشی‌ها، یک
گردالی، یعنی یک دایره مو ندارد و از
همان دور و برها موهایش بیرون ریخته.
مامان! سر آن آقا، عین خورشید توی
نقاشی‌ها می مونه.»
و می خندید.
و مادرش با صدای خفهای می گفت:
«یواش، یواش تر بچه. آی دختر
بدجنس، جز جگر نگرفته، این حرف‌ها
چیه که می زنی؟»
و رویش را می کرد آن طرف و
یواشکی می خندید.

و این قصه‌ها را دور از چشم آنی، یواشکی برای همسایه‌ها می‌گفت: «ورپرده تو اتوبوس می‌گفت کله‌ی آن آقا، چرا مثل خورشید توی نقاشی‌ها می‌مونه؟»

و بقی می‌زد زیر خنده. و همسایه‌ها حسابی می‌خندیدند و سبزی‌شان را دسته جمعی پاک می‌کردند.

توی آن محیط وانفسا، این آنی هم شده بود انگشت‌نما. شده بود عروسک توی محله. برای دست انداختن خوب بود. برای بامزه بودن خوب بود. برای گیج کردن و دستپاچه کردن خوب بود. و حتی برای پز دادن هم خوب بود. البته این مورد آخر را بعدها فهمیدیم که حسرت آن مثل داغی به دل یک محله ماند.

محله‌ی ما توی کوچه‌های پشت سفارت‌خانه‌ها بود. کوچه اسم دیگری داشت، اما اسمش انگار توی ذهن‌ها گم شده بود. همه پیهش می‌گفتند: «کوچه‌ی پشت سفارت‌خانه‌ها.»

چهار پنج تا سفارت‌خانه کوچی ما را از هر طرف محاصره کرده بودند. و خارجی‌ها مرتب و نامرتب توی محله‌ی ما قیاق می‌رفتند. چپ چپ یا راست

راست نگاهمان می‌کردند و با سکوتی که شاید یک دنیا حرف توی آن بود، ما را پشت‌سر می‌گذاشتند. گاهی سر تکان می‌دادند. گاهی چشمشان به تابلوی آقای دکتر محله‌ی ما می‌افتاد و با عینک پَنسی و سرِ خَم شده و چپ‌چپ نگاه می‌کردند و سخت تعجب می‌کردند که یک دکتر آن هم تازه ایرانی، توی این محله‌ی (لابد) نکبت هست. بعد زیر لب به طرز عجیب و غریبی کلمات را می‌جویدند.

از این عجیب‌تر وقتی بود که چشمشان به شاعر محله‌ی ما - که معمولاً خیلی کم توی کوچه آفتابی می‌شد - می‌افتاد. چون هزار تا چروک توی صورتش داشت و به زبان خودشان با آن‌ها احوال‌پرسی می‌کرد. طوری به او نگاه می‌کردند که انگار جادوگری

شرقی را دیده‌اند؛ و البته با قید احتیاط کمی هم از او می‌ترسیدند و راهشان را می‌گرفتند و می‌رفتند.

اما آنی را تا مدت‌ها فقط ما می‌شناختیم. همیشه روی بزرگ‌ترها - با سؤال‌های پر دردسرش - تأثیر خاصی می‌گذاشت. از آن آدم‌ها بود که وقتی او را می‌دید، خواه ناخواه محبتش توی دلت می‌افتاد. یک بار بقال محله یک مشت آجیل را همین‌طوری توی جیب آنی خالی کرد. آنی که رفته بود چیزی بخر، گفت: «آقای بقال من که آجیل نمی‌خواهم.»

بقال لبخندی زد و گفت: «می‌دانم...» پیرزنی در غروبی دلگیر که جلو در خانه نشسته بود، به آنی نخودچی داد و با خنده‌ای نخودی گفت: «پیرشی ننه!» آنی محبوب همه بود و ما حسابی



لجمان می گرفت. آخر مگر چه چیز ما از او کم تر بود؟ ما هم آجیل و نخودچی دوست داشتیم.

دختر بچه‌ها که حسابی حسادتشان تحریک شده بود، می گفتند: «خانوم خانوما معلوم نیست چه وردی می خواند که همه این قدر دوستش دارند.»

شاعر محله بعدها همیشه می گفت: «مثل آن، آن هنری حافظ بود؛ همان کیفیتی که ناگفتنی ولی دریافتنی است.»

روزی که شاعر محله او را دید، با این که همیشه غمگین و مأیوس به نظر می رسید، چهره اش از هم شکفت، و چنان ایستاد که انگار ماشینی را متوقف می کند. بی اختیار دست به جیبش برد و یک شکلات به او داد؛ و لبخند زیبایی به رویش زد.

آن وقت شعری در او جوشید که مثل دریا هزار جزر و مد داشت. خودش می گفت: «من وقتی او را دیدم، سخت غمگین و به علاوه سر درگم و گیج بودم، اما با دیدن او عطری در روحم پیچید که شعری آن طور که همیشه دلم می خواست گفتم؛ و هنوز هم فکر می کنم بهترین شعرم همان باشد. چون طبیعی بود؛ مثل یک چشمه آب زلال که خودش بجوشد.»

غالباً این را برای دکتر می گفت که حالا دیگر پیر شده بود و ما که مثلاً جوان برومندی شده بودیم، تصویر محوی از آنی توی سرمان بود. مادر بزرگ کوچک گمشده‌ی ما بود. بانوی هزار قصه‌ی گمشده‌ی ما بود، ولی در چشم و قلب شاعر، تصویرش مانده بود. و از یاد دکتر - که یک روز حنجره اش را با چراغ قوه‌ای دیده بود- نرفته بود.

دکتر با خنده و شادی از دست رفته و تلخی می گفت: «زبان کوچکش حسابی سرخ شده بود... به نظرم هیچ وقت نمی توانم فراموشش کنم. من در فرنگ

هم بوده‌ام. هزاران دخترک چشم‌آبی دیده‌ام، اما آنی حالتی توصیف‌ناپذیر داشت که فقط می شد آن را احساس کرد؛ چیزی که تأثیر خاصی روی بیننده می گذاشت. نمی شد گفت زیباست، چیزی در او بود که بالاتر از زیبایی بود. به نظرم کلاس سوم یا دوم دبستان بود. به هر حال در ابتدای راه علم، ولی بسیار باهوش؛ مثل تمدن شرقی ما که ابتدای علم اکنون محسوب می شود.»

یادم می آید که ما بچه‌ها هم بگویی، نگویی، عاشقش بودیم؛ اما عاشق دست انداختنش. دلمان غش می رفت که آنی آنی کنیم و از خنده روده‌بر شویم.

دکتر می گفت: «البته من به حرف‌های آن مرد خارجی اصلاً اعتقادی ندارم.» از قصه‌ی آن مرد خارجی سفیدپوش که یکی از اوج‌های جالب ماجراست، معمولاً ما با خنده یاد می کنیم؛ خنده‌ای که تهنشین آن مثل قهوه، مزه‌ی تلخی دارد.

یک روز یک خارجی به محله‌ی ما آمد، و از آن جا که بچه‌های محله‌ی ما همیشه خدا آنی را دست می انداختند و این بار روی کلمه‌ی «آنی و اینی» مانور می دادند، گوش‌های خارجی تیز شد و از آن جا که به چشم‌های آنی نگاه کرد و آن‌ها را آبی روشن یافت، یک لحظه تکان خورد.

آن وقت بود که فکر کرد آنی یک بچه‌ی خارجی آواره است؛ همان که مدت‌هاست دنبالش می گردد. و چون در رفتار و حرکات دقت کرد، شکش بدل به یقین شد. چون آنی مرتب سؤال می کرد.

و انگار که این از ایرانی‌ها بعید باشد، به نظرش رسید این دختر از جنم دیگری است. چشم‌های اروپایی آنی به دریا می ماند و این، هر شکلی را دامن می زد.

این حرف‌ها را خودش بعدها در برابر سفیر یونان و بچه‌های محله و در

خانه‌ی آنی گفت. من نمی دانم او که زبان ما را نمی دانست، از کجا فهمیده بود که آنی دارد مرتب سؤال می کند؟ شاید هم خیلی باهوش بود، یا این که آن شغل عجیب و غریب و گرد و خاک گرفته و باستانی‌اش کمکش می کرد.

مرد مثل سایه‌ی یک مجسمه، شاید یک ساعت تمام از همان فاصله به آنی خیره شد. حتی نمی آمد جلوتر. بچه‌ها حواسشان نبود، ولی من و خواهرم این را می دیدیم و هر کدام برای خودمان حدس‌هایی می زدیم. من می گفتم او مست است که این طوری خم شده، چون توی محله‌ی ما گاهی از این مست‌های بدمست پیدا می شدند که دهنشان بوی مستراح می داد و مدت‌ها یک جا می ایستادند و خیره می شدند به کسی یا چیزی یا جای نامعلومی.

خواهرم می گفت: «او فقط دارد به آنی نگاه می کند.»

اولین چیزی که همه‌ی ما از او حس کردیم، عصایش بود. ناگهان عصایش را به زمین کوبید و با اشک و حیرت فریاد زد: «آناهی تا... آناهی تا!»

بچه‌ها یک لحظه آنی آنی گفتنش را رها کردند و خیره‌خیره به مرد خارجی نگاه کردند. آنی برگشت و با سرگردانی نگاهش به خارجی افتاد. از ترس یک قدم به عقب گذاشت.

بعد، بدن کج و کوله‌ی خارجی را حس کردیم (انگار همیشه‌ی خدا یک شانه‌اش مثل «برج کج» می ایستاد) که حالا داشت با مهربانی جلو می خزید؛ و صورت سرخ و ریش‌های پرفسوری زردش - و چشمانی آبی روشنش - که یکی از آن‌ها از زیر عدسی یک چشم زنجیردار دیده می شد.

آن وقت‌ها که بچه بودم، فکر می کردم شاید چهل پنجاه یا شصت سالی دارد. مهم‌ترین چیزی که از او توی ذهن تمام بچه‌ها مانده بود، شکل لب‌ها و دهانش بود.

ادامه دارد...

■ حرف اول

مدتهاست که این پرسش فکر مرا مشغول کرده است: گفتن بهتر است یا نگفتن؟ سکوت در برابر گفتن. سکوت را چگونه می‌شود گفت و چگونه می‌شود نوشت؟ نمی‌دانم گفتن بهتر است یا نگفتن؟ چرا گفتن؟! چرا نگفتن؟! اگر من نگویم، تو نگویی، او نگوید، پس ما از کجا بدانیم؟! اگر گفتن خوب نیست و نباید گفت! چرا خدا بارها به پیامبرش گفت: «بگو.» و اگر گفتن خوب است، چرا پیامبر اکرم (ص) فرمود: «سکوت، والاترین عبادت است.» و چرا این همه حکما و عرفا از حکمت سکوت می‌گویند؟ اگر حکما و علما نگویند (چه شفاهی و چه مکتوب)، علم و حکمت را چگونه بیاموزیم؟ شاید اصل مسئله ربطی به گفتن یا نگفتن ندارد. بلکه مربوط به چه گفتن و چه نگفتن و از چه گفتن و چه قدر گفتن و چگونه گفتن و گوینده است. راستی نظر تو چیست؟ فکر می‌کنی گفتن بهتر است یا نگفتن؟ مخصوصاً وقتی قرار است از خودت بگویی،

می‌ترسی نکند بگویی و به فروتنی‌ات لطمه بخورد و خودپسند و از خود متشکر، معنا شوی. و نکند نگویی، و دیگران برداشت و ترجمه‌ی خود را از تو بگویند و صحیح هم نباشد.

حضرت علی (علیه‌السلام)، در خطبه‌های بسیاری از خود گفته‌اند. شخصاً با خواندن گفته‌های حضرت علی درباره‌ی «خود»، هرگز فکر نکردم که او خودپسند است و از خدا غافل، بلکه فکر کردم بهتر از علی، کسی نمی‌توانست حقیقت علی را بگوید.

و بالاخره هنوز مسئله‌ی من این است: گفتن یا نگفتن، و... وقتی از آقای دکتر عباس شیبانی، مدیر «مرکز مهدویت»، وقت ملاقات و مصاحبه گرفتم، فکر کردم چه قدر من سؤال دارم و از کجاها و چه وقت‌ها، و چه قدر او نقل و سخن دارد. از کوچه‌پس‌کوچه‌های امیریه‌ی شیبانی تا دالان‌های زندان شاهی، میز وزارت دولت اول و چندین دوره صندلی‌های نمایندگی مجلس و پست‌های کلیدی و...

مردی که با سکوت سخن گفت

گفت‌وگوبای دکتر عباس شیبانی

نیکو منفرد

چهره‌های ماندگار

عکس: طیبه رحیمی





اما وقتی نیم‌ساعت وقت مصاحبه دادند، از ساعت ۸ تا ۸:۳۰، مانده بودم آن همه سؤال را، من در نیم‌ساعت چگونه بیرسم و ایشان در نیم‌ساعت چه‌طور جواب خواهند داد.

■ روایت راوی

در سال ۱۳۱۰، در محله‌ی امیریه شییبانی متولد شد. فقط یک خواهر داشت. پسری آرام و کم‌دردسر. همین که سری میان سرها درآورد، به‌جای بالارفتن از در و دیوار راست و ظهرهای گرم تابستان در کوچه دویدن‌ها و... ترجیح می‌داد در جلسات بحث و گفت‌وگوی سیاسی پدربزرگ با دوستانش شرکت کند. دانش‌آموز دبیرستان دارالفنون بود. اهل هیچ نوع شر و شور نوجوانی و جوانی هم نبود. فقط درس و درس و ادای واجبات دینی. تفریح او هم خلاصه شده بود به شرکت فعال در جلسات پدربزرگ. به قول امروزی‌ها، نمای کامل یک «بچه مثبت» که پاداش خود را با قبولی یک‌ضرب در دانشکده فنی تهران می‌گیرد. اما از آن‌جا که چشم دلش به دنبال پزشکی و خدمت به مردم در آن جایگاه بود، از رشته فنی انصراف داد و در رشته‌ی پزشکی دانشگاه تهران مشغول تحصیل شد.

از دوران دانشجویی بود که شر و شور دانشجوی جوان سر بلند کرد و بالا گرفت؛ یک دانشجوی فعال سیاسی که مدام یک پایش در زندان است و یک پایش در دانشگاه. فعالیت‌های ضد رژیم شاهی، و این رفت و آمدهای مدام و مکرر به زندان باعث می‌شود که عباس شییبانی، دانش‌آموز

خوب مدرسه‌ی دارالفنون، رشته‌ی پزشکی را به‌جای ۶ سال در مدت ۱۳ سال به پایان برساند.

در همین دوران جنگ و گریز میان دانشگاه و زندان، در سن ۳۶ سالگی با همسرش که خواهر یکی از هم‌بندی‌ها و مبارزان سیاسی است، آشنا می‌شود و ازدواج می‌کند. تنها یک دختر ثمره‌ی این ازدواج است. وقتی از عباس شییبانی می‌پرسم: از آن خانواده‌ی پرجمعیت، چرا شما به یک فرزند دختر اکتفا کردید؟ استثنائاً لبخندی می‌زند و می‌گوید: خوب برای این‌که همه‌اش زندان بودم. آخرین بار در سال ۱۳۵۶ از زندان آزاد می‌شود؛ آن هم در شرایطی که دو سال بیشتر از میزان محکومیت حبس می‌کشد. با پیروزی انقلاب در دولت آقای بازرگان وزیر کشاورزی می‌شود.

می‌پرسم: «دکتر طب، وزیر کشاورزی، چرا؟»

می‌گوید: «در آن دوران، در آن وزارت‌خانه شرایطی حاکم بود که کسی باید جو آن‌جا را کنترل می‌کرد و در آرامش نگه‌می‌داشت.»

و چنان می‌شود که گویی انرژی بی‌حد و حصر زاینده و سازنده‌ی دوران جوانی که عباس شییبانی آن را مثل همه به کار نگرفته بود، در او باقی می‌ماند و انگیزه‌ی کار و خدمت می‌شود. از پشت این میز پشت آن میز، از این صندلی به آن صندلی. گویی گذر تقویم، جز سپیدی مو، تأثیری بر عباس شییبانی ندارد. و اینک به درخواست آقای قرائتی، مدیرعامل «مرکز مهدویت»، ساعت ۸ صبح سرحال و پرانرژی آن‌جاست تا برنامه‌های انتظار حضرت مهدی (عج) را سامان‌دهی کند.

در نیم‌ساعت وقت مصاحبه با من، ابا می‌کند از خود بگوید. فقط می‌گوید: «مصاحبه کردن را دوست ندارم. مصاحبه مخصوص آدم‌های خیلی خاص و بزرگ است. من فقط خدمت‌گزاری خیلی خیلی معمولی هستم که در پست‌های گوناگون، هر کاری از دستم برآمده، کرده‌ام.»

■ گفتم، گفت

● دلیل مصاحبه این است که شما به‌عنوان چهره‌ی ماندگار انتخاب شده‌اید.

- (با خنده‌ای کوتاه) اشتباه شده، اشتباه شده! من یک خدمت‌گزار معمولی‌ام. بروید از خودشان بپرسید، چرا این فکر را کرده‌اند.

● خدا.

- آفرین! خدا. همه چیز از خداست و از او منشأ می‌گیرد. ما فقط وسیله‌ایم. هر کس هر کاری کرده، به خواست او بوده است.

و می‌پرسم... و می‌پرسم... و می‌پرسم... و دکتر سکوت می‌کند... و تو دوست من، آیا سواد خواندن سپیدی میان سطرها را داری؟ آیا سواد خواندن سکوت و سکوت‌ها را داری؟ سکوت‌هایی که یک عالمه حرف دارند. سکوت‌هایی که اصلاً حرفی ندارند که سلوک‌اند. سکوت‌هایی که سکوت شدند. و سکوت‌هایی... اگر سواد خواندن سکوت و سپیدی مابین سیاهی‌ها را نداری، از همین امروز شروع کن که یاد بگیری. البته کلاس و آموزگار ندارد. اما اگر بخواهی، می‌شود و چه عالمی دارد درک سکوت و نگفتن!

■ پیشکش استاد

● خدا!

- همه چیز از خداست.

سبلان، سبلان

آماده‌ی صعود به کوه سبلان شوید

سرزمین
ما

سیاوش شایان



(پوستی)، مفصلی و شاید تنفسی دارای خواصی است.

کوه بلند سبلان

سبلان کوهی آتشفشانی است. معمولاً این کوه‌ها، شکلی مخروطی دارند و از دور دست‌ها می‌توان آن‌ها را دید. مخصوصاً اگر ارتفاع آن‌ها مثل سبلان حدود ۴۸۰۰ متر باشد و مرتفع‌ترین قله‌ی منطقه‌ی آذربایجان محسوب شود. اطراف این کوه آتشفشانی که بر فراز قله‌ی آن، دریاچه‌ی زیبایی در دهانه‌ی مخروط خاموش ایجاد شده، قله‌های کسری داغ، یا پراق داغ، قیزیل بره، بابا مقصود، گوی داغ و قوملی داغ، هر یک دهانه‌های آتشفشانی پراکنده‌ای

حق دارند که برای خنک شدن و دیدار از سبلان و زیبایی‌های پیرامون آن، راهی دامنه‌ها، قله‌ها و دره‌های سبلان در استان اردبیل شوند. آمارها می‌گویند که سالانه حدود سه میلیون نفر از مردم کشورمان، از دور و نزدیک برای استراحت تابستانی و یا حتی در فصول دیگر سال، راهی استان اردبیل می‌شوند. به شهر زیبای اردبیل و آثار طبیعی و تاریخی آن سر می‌زنند و بعد راهی سبلان می‌شوند که یکی از دروازه‌هایش، «سرعین» است. نام سرعین نزد بسیاری از ایرانیان، سبلان را در ذهن زنده می‌کند و آب‌گرم‌های آن که ریشه در سبلان دارند و گویند که برای بسیاری از بیماری‌های جلدی

نوشتن مطلب درباره‌ی کوه سبلان، آن هم در تیرماه و در شهر تهران، در حالی که دمای هوا چیزی حدود ۴۰ درجه‌ی سانتی‌گراد بالای صفر است و گرمای هوا نفس کشیدن را سخت کرده، بسیار لذت‌بخش است! وقتی که کوه سبلان را در این زمان از سال، با دمای هوایی حداکثر تا حدود ۱۰ درجه بالای صفر در نظر مجسم می‌کنیم، واقعاً گرمای بدن کاهش می‌یابد. خنکای نسیم‌های دره‌های سبلان بر تن احساس می‌شود و آدم متوجه گرمای هوای دور و برش نمی‌شود. ما در چنین شرایطی درباره‌ی سبلان نوشتیم. اما اکنون که شما دارید این نوشته را مطالعه می‌کنید، هوای پیرامون کوه سبلان با ارتفاع ۴۸۱۱ متری‌اش، بسیار خنک‌تر و بهتر بگوییم سردتر از روزگارِ نوشتنِ این مطلب است.

آمارها می‌گویند

هنگامی که هوای تهران در تیرماه حدود ۴۰ درجه بالای صفر است، به طور طبیعی دمای هوا در بالای قله‌ی سبلان باید حدود ۱۰ درجه بالای صفر یا حتی کمتر از آن باشد. زیرا تقریباً به ازای هر ۱۰۰۰ متر ارتفاع، چیزی حدود ۵ یا ۶ درجه‌ی سانتی‌گراد از دمای هوا کاسته می‌شود و در این زمان، مردم تهران و بسیاری از مناطق دیگر کشورمان





سبلان در ۴۰ کیلومتری جنوب غربی اردبیل، ۲۵ کیلومتری جنوب مشکین شهر قرار گرفته و گدازه‌های این آتشفشان، سطحی معادل ۱۲۰۰ کیلومتر مربع را پوشانده است

درآمد بیشتر ساکنان پیرامون سبلان محسوب می‌شود.

رودهای حاصل از ذوب برف‌های زمستانه، کشتزارها و باغ‌های پیرامون سبلان را آبیاری می‌کنند و هم‌چون رگ‌هایی در بدن، به گیاهان و درختان منطقه زندگی می‌بخشند. زندگی عشایری (کوچ‌روی) نیز پیرامون سبلان زیبایی‌ها و دشواری‌های خاص خود را دارد. اگر می‌خواهید با این نوع زندگی آشنایی بیشتری پیدا کنید، سبلان آن‌جاست. ماه‌های تیر و مرداد نیز بهترین ماه‌ها برای این دیدار هستند تا ضمن حضور در طبیعت زیبای سبلان، شنا در آب گرم‌ها و آب سردهای پیرامون آن، مثل موئیل سویی، شابیل، قوتورسویی، و... روزگاری را هم در کنار عشایر شاهسون به سر برید که با دام‌های خود در میان بابونه‌ها، بومادران‌ها و بولاق اوتی‌ها زندگی می‌کنند و با وجوه مختلف زندگی سیار نیز آشنا شوید. سبلان آن‌جاست، اما بهتر است تابستان حرکت کنید.

دارد. چنین کوهی با آن ارتفاع، علاوه بر اردبیل، از شهرهای مشکین‌شهر، نیر و سراب هم دیده می‌شود. اگر می‌خواهید سریع‌تر به سبلان دست پیدا کنید، یک رود منشعب از آن را بگیرید، از مسیر آن به سمت بالای رود طی طریق کنید، گل‌ها و گیاهان زیبا را در جان و روح خود لمس کنید، آوای آب رود را بشنوید و کم‌کم خود را به دره‌های پرپیچ و خم بسپارید. در بالای این دره‌ها، سبلان با منظره‌ی زیبایش جاذب‌ش کرده است و شما را به سوی خود می‌خواند.

قدری صبر کنید! اکنون که این مطلب را می‌خوانید، یعنی در ابتدای زمستان، صعود به سبلان دشوار است و کار هر کسی نیست. بهتر است از کوه‌نوردان محلی کمک بگیرید. هر چند تابستان هم در تیر یا مرداد ماه، صعود به سبلان نیازمند مهارت‌های کوه‌نوردی است.

هستند که روزگاری از آن‌ها نیز مواد گدازه‌ای از درون زمین خارج می‌شده و اکنون به قللی سرد و خاموش و یخ گرفته تبدیل شده‌اند.

در حد فاصل این قله‌ها، دره‌های سرسبز و زیبای سبلان با مراتع بسیار زیبا و سرشار از گیاهان طبیعی، خوش‌بو و خوش‌خوراک، پراکنده شده‌اند که باعث رونق دام‌داری، چادرنشینی و



سبلان، سبلان زیبا

سبلان به علت آب و هوای خاص خود و خاک‌های حاصل‌خیزی که از فرسایش سنگ‌های آتشفشانی به وجود آمده و تحول پیدا کرده‌اند، سرزمینی مناسب برای فعالیت‌های کشاورزی و دام‌پروری است. در واقع، بخش اعظم مردم این سرزمین، از طریق کشاورزی و دام‌داری معیشت خود را فراهم می‌سازند و فعالیت‌های ایران‌گردی و ارائه‌ی خدمات به ایران‌گردان، فعالیت‌ی مکمل برای

زندگی ایلی پیرامون سبلان شده‌اند. هر جا هم که مراتع و گیاهان خوش‌بو فراوان باشند، زنبورهای عسل هم حضور دارند و عسل حاصل از آن‌ها روانه‌ی بازار می‌شود و هواخواهان خود را می‌یابد.

صعود به سبلان دشوار است

فکر نکنید که سبلان را فقط از سریعین و اردبیل می‌توان دید. سبلان ۶۵ کیلومتر طول و ۶۵ کیلومتر عرض



دبیر نابغه‌ی کشتی جهان

نامداران
ورزش ایران

سید کمال شهابلو



سید کمال شهابلو

درباره‌ی کشتی

کشتی جزو آن گروه از رشته‌های ورزشی است که در اکثر کشورهای دنیا دارای طرفداران قابل توجهی است. ایران، روسیه، بلغارستان، اوکراین، ترکیه و ژاپن از قدرت‌های برتر این رشته‌ی ورزشی به‌شمار می‌روند. کشتی در ایران ریشه در فرهنگ و اعتقادات مردم دارد. از کشتی‌گیران ایرانی، همواره به نیکی و بزرگ‌مردی یاد شده است. مسابقات کشتی بین‌المللی با مقرراتی خاص و لباس مخصوص برگزار می‌شود. در اکثر نواحی ایران، این رشته‌ی ورزشی متداول است و به نام‌های محلی چون: «لری» در لرستان، «گوش» در ترکمن صحرا و «کمربندی» در اصفهان خوانده می‌شود که البته هر یک تابع قوانین مخصوص به خود است.

دو سبک «آزاد» و «فرنگی» از روش‌های برگزاری مسابقات کشتی است که از لحاظ مقررات باهم تفاوت‌هایی دارند. برای مثال، در نوع فرنگی، نمی‌توان برای غلبه بر حریف از پای او استفاده کرد. هدف اصلی در کشتی «ضربه‌ی فنی» است؛ یعنی چسباندن شانه‌های حریف روی تشک؛ دایره‌ی زردی که ۹ متر قطر دارد. جهان پهلوان تختی، امام‌علی حبیبی، محمد صنعتکاران، عباس زندی، محسن فره‌وشی، منصور برزگر، رضا سوخته‌سرایی، مجید ترکان، برادران خادم، علیرضا حیدری، علیرضا دبیر، محمدرضا نوایی و... از مدال‌آوران این رشته در مسابقات بین‌المللی المپیک هستند.

دبیر در یک نگاه

- **تولد:** بیست‌وششم شهریورماه ۱۳۵۶
- **محل تولد:** تهران
- **نام پدر:** رکن‌الدین (دومین فرزند خانواده)
- **مربی‌ان:** ابراهیم خیرالله‌زاده، پرویز نورمحمدی، اکبر فلاح، منصور برزگر، محسن فره‌وشی و محسن کاوه
- **تحصیلات:** دکترای مدیریت
- **شروع کشتی:** ۱۳ سالگی در باشگاه ورزشی صدری محله‌ی ۱۳ آبان تهران
- **عضویت در تیم ملی ایران:** ۱۴ سالگی
- **قهرمانی در المپیک:** ۲۰۰۰ سیدنی



پهلوان علیرضا دبیر

ساعت ۶:۳۰ بامداد، کشتی علیرضا دبیر و بوگن بوسلوویچ اوکراینی به‌طور مستقیم از تلویزیون پخش شد؛ مسابقه‌ی نهایی برای کسب مدال طلای المپیک سیدنی در وزن ۵۸ کیلوگرم. حرکات زشت و غیراخلاقی حریف آمریکایی علیرضا در روز قبل، ترغیب کرد تا مسابقه‌ی

آرزو دارم پس از کسب مقام قهرمانی، پرچم مقدس کشورم را به دور خود بپیچم



افتخارات ورزشی

- کسب چهار عنوان قهرمانی در مسابقه‌های کشتی نونهالان تهران، از سال ۱۳۶۸ تا سال ۱۳۷۰.
- قهرمانی کشور در رده‌ی سنی جوانان در سال ۱۳۷۳.
- دریافت مدال طلای وزن ۵۰ کیلوگرم در مسابقات کشتی بین‌المللی آشیلاس یونان.
- قهرمانی جهان در مسابقات بوداپست مجارستان، در وزن ۵۰ کیلوگرم.
- قهرمانی وزن ۵۸ کیلوگرم در مسابقات بین‌المللی تهران، در سال ۱۳۷۷.
- نایب قهرمانی مسابقات جهانی آنکارا، در سال ۱۳۷۸.
- کسب مدال طلای المپیک ۲۰۰۰ سیدنی.
- نایب قهرمانی وزن ۵۸ کیلوگرم در مسابقات صوفیه، در سال ۱۳۸۰.
- نایب قهرمانی مسابقات بین‌المللی تهران در وزن ۶۶ کیلوگرم، در سال ۱۳۸۱.

تلاش و پشتکارش را از پهلوان همیشگی، غلامرضا تختی آموخته است. ۵۶ سالش بود که پرویز نورمحمدی - مربی خوب باشگاه صدری - در پایان مراسم عزاداری سالار شهیدان، در هیئتی که توسط آقای رکن‌الدین، پدر علیرضا، ترتیب داده شده بود، بین بچه‌های محل، مسابقه‌ی کشتی به راه می‌اندازد. از همان روز، نورمحمدی به استعداد علیرضا پی برد. تمرینات مستمر، شرکت در مسابقات گوناگون و توجه به گفته‌ی مربیان، بعدها او را راهی میدان‌های بزرگی کرد که نتیجه‌ی آن قهرمانی در آوردگاه المپیک ۲۰۰۰ سیدنی بود.

دبیر از سال ۱۳۶۸ تا سال ۱۳۷۰ موفق به کسب چهار عنوان قهرمانی در مسابقات کشتی نونهالان تهران شد. این قهرمانی‌های پی‌درپی در تهران و کشور، کم‌کم نام او را بر سر زبان‌ها انداخت.

علیرضا در تمام دوران ورزشی‌اش، جزو شاگردان برتر دوره‌ی خود در تحصیلات دبیرستانی و دانشگاهی نیز بود. او تحصیلات خود را به‌طور جدی پی‌گیری کرده و همواره ورزش و آموزش را در هم آمیخته است. بهترین مشوق خود را پدرش می‌داند و می‌گوید هیچ‌گاه زحمات مربیان بزرگی چون: **خیرالله‌زاده، نورمحمدی، فلاح، برزگر، فره‌وشی** و **کاوه** را فراموش نخواهد کرد.

تلاش بی‌وقفه‌ی او در عرصه‌ی ورزش و علم، قهرمانی المپیک و دریافت درجه‌ی دکترای مدیریت را برای او به ارمغان آورده است.

نهایی را زنده از تلویزیون نگاه کنم. هیچ‌گاه آن روز را فراموش نخواهیم کرد. او در این مسابقه هم، حریف نامدار خود را با نتیجه‌ی ۳ بر صفر مغلوب کرد. برایم جالب بود، یک کشتی‌گیر ایرانی که برای اولین‌بار رقابت‌های المپیک را تجربه می‌کرد؛ با گردن آویز طلا این مسابقات را ترک کرد.

دبیر گفته بود: «آرزو دارم پس از کسب مقام قهرمانی، پرچم مقدس کشورم را به دور خود بپیچم و با آن در برابر دیدگان تماشاگران حاضر شوم. می‌دانی چه کسانی لایق این هستند که با پرچم مقدس کشورمان، دور افتخار بزنند؟ کسانی که در اوج افتخارند؛ کسانی که برای مملکت خود افتخار می‌آفرینند! در مملکت ما، پرچم را به دور قامت شهید می‌پیچند یا روی تابوتش می‌اندازند و با افتخار خاکش می‌کنند.»

نجواگر حریم شانگهان

زندگی و شعر ساعد باقری

شاعران
امروز ایران

زندگی

ساعد باقری، سیزدهم شهریور ۱۳۳۹ در تهران به دنیا آمد. دوران کودکی و تحصیلات خود را در تهران گذراند. آشنایی او با سید حسن حسینی در دوران سربازی، او را بیش از پیش به شعر و شاعری علاقه‌مند کرد. این شاعر متعهد معاصر، همراه قیصر امین‌پور و سید حسن حسینی و برخی شاعران دیگر در جلسات شعرخوانی حوزه‌ی هنری فعالانه شرکت می‌کرد. باقری در کنار مهارتش در عروض و پیچ‌وخم‌های اوزان شعری، موسیقی و متون کهن را نیز خوب می‌شناسد. او قرآن را خوب تلاوت می‌کند و بهره‌های فراوانی از درس تجوید و صوت استادانی چون استاد **خواجوی** برده است. از دیگر فعالیت‌های او می‌توان به تحقیق و پژوهش در سبک هندی، نقد شعر، اجرای برنامه‌های زنده در رادیو و تلویزیون، مدیریت‌های گوناگون در عرصه‌های فرهنگی، مثل مدیریت طرح و برنامه‌ی رادیو، مدیریت تولید رادیو، و مدیریت موسیقی صدا و سیما اشاره کرد.

این شاعر متعهد معاصر در سال ۱۳۷۹ از سوی وزارت ارشاد به‌عنوان یکی از شاعران برتر معاصر در زمینه‌ی دفاع مقدس در دهه‌های ۶۰ و ۷۰ معرفی شد. باقری در کنار یارانش نقش مؤثری در تشکیل انجمن شاعران جوان داشته و سال‌هاست مسئولیت جلسات نقد شعر این انجمن را به عهده دارد. ترانه‌های به‌یادماندنی و زیبایی او، توسط خوانندگان مطرح و صاحب‌نامی اجرا شده‌اند و علاقه‌مندان فراوانی دارند.

درباره‌ی شعر

ساعد باقری، شاعر نجوای عشق در عرصه‌ی جنون و رزم است. نرمی و لطافت غزل‌های ساعد بیش از این که ربطی به محتوا و غنای درونی آن‌ها داشته باشد، مرهون زبان شعری اوست. احاطه‌ی او بر علم عروض، استفاده از کلمات پرکننده‌ی وزن، و نداشتن سکون و مکث، شعر او را روان و محکم کرده است. برخی از غزل‌های باقری در اوزان مهجور، نشان از این تبحر او دارند. او تمایل چندانی به استفاده از آرایه‌ها و فنون بلاغت در شعر نشان نمی‌دهد. اما عناصر به‌کار رفته در شعرش به اندازه‌ای متنوع هستند که شنونده‌ی شعرش، خود را در مقابل یکی از شاعران موفق معاصر حس کند. سوز و گداز فراق یاران از دست رفته، به همراه حس سکون و جا ماندن از قافله‌ی همراهان، در غزل‌های ساعد به نوعی سبک تبدیل شده است. علاوه بر وجود تجربه‌های نسبتاً موفق ساعد در قالب‌هایی چون چارپاره، رباعی، شعر نیمایی و این اواخر سپید، باید او را شاعر موفق عرصه‌ی غزل و ترانه نامید.

نمونه‌ی اشعار

دیری است که دل آن دل دلتنگ شدن‌ها
بی‌دغدغه تن داده به این سنگ شدن‌ها
آه ای نفس از نفس افتاده، کجا رفت
در نای نی افتادن و آهنگ شدن‌ها
کو ذوق چکیدن ز سر انگشت جنون کو؟
جاری به رگ سوخته چنگ شدن‌ها
زین رفتن کاهل چه تمنای فتوحی
تیمور نخواهی شد از این لنگ شدن‌ها
پای طلبم بود و به منزل نرسیدم
من ماندم و فرسوده‌ی فرسنگ شدن‌ها



آثـار

- نجوای جنون (مجموعه‌ی شعر)
- شعر امروز (نقد شعر شاعران معاصر)
- با همکاری محمدرضا محمدی نیکو)
- ترانه‌های شیدایی
- (گزیده‌ی ادبیات معاصر، مجموعه‌ی شماره‌ی ۳۰ نیستان)
- پیامروی در اتوبوس (مجموعه‌ی شعر)
- یارالی اوخومالار- ترانه‌های زخمی
- (ترانه‌ها به زبان آذری)
- شبانگهان (مجموعه‌ی ترانه‌ها)

ای خدا یه کاری کن رفیق آسمون بشیم
بی‌دروغ و بی‌ریا، هر چی می‌خوای همون بشیم
این قدر مهربونی تو آدم‌ا کم نباشه
حتی یک پرنده هم شکار آدم نباشه
دل‌امون صاف باشه و دوستی‌ها صد رنگ نباشه
آدم‌ا آدم باشن، دل‌اشون از سنگ نباشه
با یه بونه‌ی کوچیک، کینه‌ها شعله‌ور نشه
آدمیت این همه بین ما در به در نشه
ای خدا یه کاری کن، صمیمی و ساده باشیم
واسه گفتن و شنیدن از تو آماده باشیم
فقر و ناداری برای کسی تشویش نیاره
جز به سمت تو کسی دست طلب پیش نیاره
هرگز از دونه و آب لونه‌ای خالی نمونه
سر دیوار کسی جغد «نداری» نخونه
ای خدا یه کاری کن رفیق آسمون بشیم
بی‌دروغ و بی‌ریا هر چی می‌خوای همون بشیم



گزارشگران: نصرالله دادار و فاطمه خرقانیان

در سومین دوره‌ی «روز بازدید دانشکده‌ی فیزیک دانشگاه تهران» تأکید شد بدون استعداد و علاقه وارد رشته‌ی فیزیک نشوید

بر آن داشت تا سومین دوره‌ی این برنامه را هرچه غنی‌تر در تیرماه سال ۱۳۸۸ برگزار کنیم.»

عضو هیئت علمی دانشکده‌ی فیزیک دانشگاه تهران افزود: «اهمیت علوم پایه، ضرورت فیزیک، تفاوت علوم پایه‌ای هم‌چون فیزیک با علوم مهندسی، آرمان فیزیک‌پیشگان، حیطه‌های فعالیت فیزیک‌دانان، فرصت‌های تحصیلی و شغلی برای دانش‌آموختگان فیزیک در داخل و خارج از کشور، دشوار بودن یا نبودن رشته‌ی فیزیک نسبت به سایر رشته‌ها، جایگاه و سطح فیزیک ایران در دنیای کنونی فیزیک، انواع تقسیم‌بندی‌های فیزیک (کاربردی، محض، نظری و تجربی) عناوینی هستند که امیدواریم در پایان روز بازدید مورد بحث قرار گرفته باشند.»

وی هم‌چنین گفت: «در این روز به دانش‌آموزان فرصت آشنایی با علم فیزیک و رشته‌های تحصیلی وابسته، گفت‌وگو با استادان دانشکده در گرایش‌های متفاوت، و بازدید از آزمایشگاه‌های آموزشی و پژوهشی دانشکده داده خواهد شد، تا با دیدی وسیع‌تر بتوانند رشته‌ی تحصیلی مورد علاقه‌شان را انتخاب کنند.» سخن‌ران بعدی این مراسم دکتر محمد نوری بود که در پاسخ به این سؤال که فیزیک چیست، گفت: «فیزیک مطالعه‌ی طبیعت با هدف کشف قوانین آن برای ارتقای

صحیح علائق آن‌ها ذکر کرد و گفت: «هدف ما از برگزاری این دوره که یک روز برای دختران و یک روز برای پسران برگزار می‌شود، تبلیغ برای فیزیک نیست. بلکه سعی ما آن است که تصویری واقعی و شفاف از آن‌چه فیزیک و فیزیک‌دانان هستند و می‌توانند باشند، به آن‌ها ارائه دهیم.»



عکس: طیبه رحیمی، انعام لاریجانی

وی افزود: «هدف ما آن است که دانش‌آموزان با آگاهی بیشتر نسبت به جایگاه واقعی فیزیک و مشکلات راه تصمیم بگیرند که قدم در این راه بگذارند یا نگذارند؟»

دکتر حسنی در ادامه، ضمن تشریح برنامه‌های سومین دوره‌ی روز بازدید دانشکده‌ی فیزیک دانشگاه تهران گفت: «اولین و دومین دوره در تیرماه سال‌های ۱۳۸۶ و ۱۳۸۷ برگزار شد که ابراز علاقه و صف‌ناپذیر حدود ۱۵۰ دانش‌آموز از ۳۰ مدرسه‌ی برگزیده‌ی تهران و معلمان شرکت‌کننده، ما را

سومین دوره‌ی «روز بازدید دانشکده‌ی فیزیک دانشگاه تهران»، به‌منظور آشنایی دانش‌آموزان مستعد و علاقه‌مند به رشته‌ی تحصیلی فیزیک در تیرماه سال جاری برگزار شد.

به گزارش خبرنگار ما، مراسم افتتاحیه‌ی سومین دوره‌ی «روز بازدید دانشکده‌ی فیزیک دانشگاه تهران» که در دو روز متوالی (۲۲ و ۲۳ تیرماه) با حضور دانش‌آموزان سال‌های آخر دبیرستان و دبیران آن‌ها برگزار شد. دکتر خسرو حسنی، عضو هیئت علمی دانشکده فیزیک دانشگاه تهران، طی سخنانی هدف از برگزاری این دوره را اطلاع‌رسانی مستدل و واقع‌بینانه از طرف فیزیک‌پیشگان به جامعه‌ی دانش‌آموزی برای کمک به هدایت

فیزیک مطالعه‌ی طبیعت
با هدف کشف قوانین
آن برای ارتقای کیفیت
زندگی انسان است



دکتر محمد تقی توسلی



که در دبیرستان‌های آمریکا، درس فیزیک خوب تدریس نمی‌شود.»
دکتر توسلی با اظهار تأسف از این‌که در مدارس ما هم کم و بیش درس فیزیک به خوبی ارائه نمی‌شود،

کیفیت زندگی انسان است. گستره‌ی فیزیک همه‌ی عالم از کوچک‌ترین تا بزرگ‌ترین پدیده‌هاست.»

در ادامه‌ی این مراسم، بازدیدکنندگان ضمن انجام چند آزمایش ساده‌ی فیزیک، در مسابقه فیزیک شرکت جستند و از آزمایشگاه‌های دانشکده‌ی فیزیک دانشگاه تهران بازدید کردند.

در برنامه‌ی «روز بازدید فیزیک»، آقایان دکتر ارشمید نهال و دکتر مسعود شفیعی، دانش‌آموزان و دبیران شرکت‌کننده در این مراسم را با برخی از شاخه‌ها و رشته‌های فیزیک، مانند فیزیک اتمی و مولکولی، فیزیک ماده‌ی چگال، فیزیک هسته‌ای و فیزیک ذرات بنیادی آشنا کردند. سپس برنامه‌ی پرسش و پاسخ در دیدار با فیزیک‌پیشگان موفق برگزار شد.

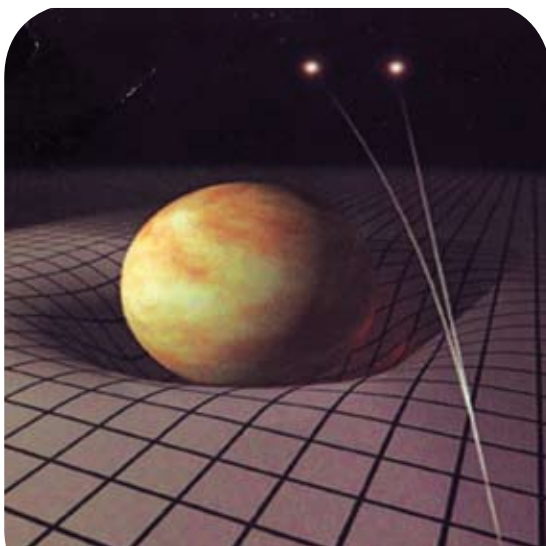
دکتر محمدتقی توسلی، استاد مجرب و پیشکسوت دانشکده‌ی فیزیک دانشگاه تهران، در حاشیه‌ی مراسم «روز بازدید دانشکده فیزیک دانشگاه تهران» در گفت‌وگو با ما گفت: «دانش‌آموزان عزیز کشور باید توجه داشته باشند که بنیان همه‌ی علوم امروز فیزیک است.»

وی افزود: «آمریکا وقتی احساس کرد در مسابقات فضایی از روسیه عقب افتاده است، به این نتیجه رسید

خاطر نشان ساخت: «افرادی که درس فیزیک را عمیق و با علاقه بخوانند، می‌توانند در بخش تحقیق و توسعه‌ی صنعت کار پیدا کنند. در حال حاضر، فارغ‌التحصیلان ما به راحتی از خارج از کشور بورس می‌گیرند و این نشان می‌دهد که فارغ‌التحصیلان ما در رشته‌ی فیزیک، در دنیا ارزش بالایی دارند.»

مهم این است که با علاقه وارد این رشته شوند

استاد دانشکده‌ی فیزیک دانشگاه تهران سپس به مسئله‌ی اشتغال



فارغ‌التحصیلان رشته‌ی فیزیک اشاره کرد و گفت: «فارغ‌التحصیلان فیزیک می‌توانند در صنعت، مهندسی پزشکی و حتی مدیریت (با گذراندن دوره‌ی کوتاه مدیریت) به کار مشغول شوند. همه‌ی رشته‌های پزشکی و مهندسی به علوم پایه نیاز دارند. الان کسانی که می‌خواهند در آمریکا وارد رشته‌ی پزشکی شوند، حتماً باید علوم پایه را خوانده باشند. مهندسی و صنایع جدید به علوم پایه و به خصوص فیزیک نیاز دارند. مگر امکان دارد کشاورزی را بدون فیزیک و شیمی به پیش برد؟»

دکتر توسلی با بیان این نکته که در کشور ما به استاندارد توجه کافی نمی‌شود، گفت: «اگر قرار باشد روزی در کشور ما به استاندارد توجه جدی شود، به شدت به افرادی نیازمند هستیم که علوم پایه را خوانده باشند. هر کشوری برای پیشرفت خود حتماً باید به استاندارد توجه کند. علت این‌که اغلب تولیدات

سال به سال بدتر می‌شوند، این است که کالاهایمان هر سال استاندارد نمی‌شوند. به همین دلیل کشور پر از اجناس قاچاق شده است.»

استاد فیزیک دانشگاه تهران در ادامه گفت: «اگر ما فرهنگ رعایت استاندارد را در کشور داشتیم، شش برابر استاندارد جهانی انرژی تلف نمی‌کردیم و از نظر

اقتصادی، اجتماعی، بهداشتی و... به پیشرفت‌های چشم‌گیری می‌رسیدیم.

هم از انرژی کشور حداکثر استفاده را می‌بردیم و هم برای جوانان کشور شغل ایجاد می‌کردیم. ما الان به علت غیراستاندارد بودن ساختمان‌های

دکتر توسلی در پایان گفت: «دانش‌آموزانی که استعداد فیزیک دارند و به آن علاقه‌مند هستند، باید این رشته را انتخاب کنند، چون اگر به این رشته علاقه نداشته باشند،

گرفتاری‌های زیادی در طول مدت تحصیل پیدا می‌کنند. سؤال می‌شود که چند درصد دانش‌آموزان، با علاقه وارد این رشته می‌شوند. این مهم نیست که درصد بالایی وارد این رشته شوند، مهم این است

که با علاقه وارد این رشته شوند؛ حتی اگر یک نفر باشد.»

دکتر توسلی: دانش‌آموزانی که استعداد فیزیک دارند و به آن علاقه‌مند هستند، باید وارد این رشته شوند و این رشته را انتخاب کنند، چون اگر به این رشته نداشته علاقه باشند، گرفتاری‌های زیادی در طول مدت تحصیل پیدا می‌کنند

امکانات آزمایشگاهی دانشکده فیزیک دانشگاه تهران

دانشکده فیزیک، آزمایشگاه‌های تحقیقاتی - آموزشی زیر را برای دانشجویان کارشناسی، کارشناسی ارشد و دکتری خود فراهم کرده که با تلاش‌های پی‌گیر استادان دانشکده در طول سال‌های متمادی جمع‌آوری و آماده شده است:

آزمایشگاه‌های پژوهشی:

۱. فیزیک هسته‌ای
۲. لایه‌های نازک
۳. نانو فناوری
۴. پلاسما و پلاسمای کانونی
۵. اپتیک پیشرفته
۶. مواد فوتونیک
۷. اسپکتروسکوپی
۸. فیزیک نوترون
۹. آزمایشگاه میکروموج
۱۰. ابررسانایی
۱۱. آکوستیک
۱۲. لیزر

آزمایشگاه‌های آموزشی:

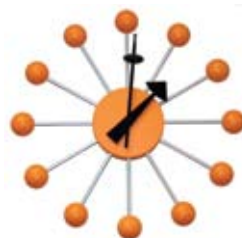
۱. فیزیک عمومی ۱، ۲ و ۳
۲. فیزیک جدید
۳. الکترونیک ۱ و ۲
۴. فیزیک هسته‌ای
۵. فیزیک حالت جامد
۶. رشد بلور و نیمه‌رساناها
۷. اپتیک



معما سرگرمی

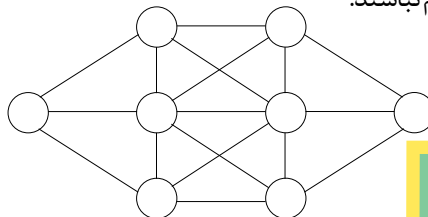
بهارک دماوندی

۱. به این ساعت دیواری نگاه کنید. در فاصله‌ی زمانی ۱۲ ظهر تا ۱۲ شب، عقربه‌ی دقیقه‌شمار چندمرتبه از روی عقربه‌ی ساعت شمار عبور می‌کند؟



۲. آیا می‌توانید کوچک‌ترین دو عدد صحیحی را پیدا کنید که تفاضل مربعات آن‌ها، مکعب کامل و تفاضل مکعبات آن‌ها، مربع کامل باشد.

۳. در شبکه‌ی زیر داخل دایره‌های خالی، ارقام ۱ تا ۸ را به گونه‌ای درج کنید که هیچ دو عدد متوالی با یک خط در ارتباط باهم نباشند.



حل معماهای
شماره‌ی ۲

بزرگ‌ترین عدد اول؟!

تعجب نکنید! من هم مثل شما می‌دانم که طبق قضیه‌ی اقلیدس، بزرگ‌ترین عدد اول وجود ندارد و مجموعه‌ی اعداد اول نامتناهی است. منظور من بزرگ‌ترین عدد اولی است که تاکنون کشف شده است. مؤسسه‌ای به نام «EFF»^۱ جوایز متعددی برای ثبت بزرگ‌ترین عدد اول اعطا می‌کند. در طول تاریخ ریاضی، بیش‌ترین علاقه به «اعداد اول مرسن» ابراز شده است؛ یعنی اعداد اولی که به شکل $2^n - 1$ قابل نمایش هستند. بزرگ‌ترین عدد اولی که تا تاریخ ۲۳ آگوست سال ۲۰۰۸ میلادی معرفی شده، عدد اولی به صورت زیر است:

$$p = 2^{43112609} - 1$$

این عدد ۱۲۹۷۸۱۸۹ رقم دارد. (حدود سیزده میلیون رقم!)

اول بودن آن نیز توسط مؤسسه‌ی تحقیقاتی «GIMPS»^۲ به اثبات رسیده است.

زیرنویس

1. Electronic Frontier Foundation
2. Great Internet Mersenne Prime Search

حل معمای (۳)

در این جدول کامل شده، مجموع اعداد اطراف هر خانه‌ی هاشورخورده با عدد داخل آن خانه‌ی هاشورخورده برابر است. به‌علاوه، در هیچ سطر یا ستون جدول عدد تکراری وجود ندارد.

۲	۱	۳	۵	۶	۴	۷
۶	۳	۵	۳	۳	۳	۱
۱	۲	۶	۳	۴	۱	۵
۴	۳	۲	۳	۷	۳	۶
۳	۶	۷	۲	۵	۱	۴
۵	۳	۴	۳	۱	۳	۲
۷	۵	۱	۴	۲	۶	۳

حل معمای (۱)

در مسیر نشان داده شده، مجموع اعداد حداکثر مقدار ممکن می‌شود.

۵	۲	۵	۱	۳
۷	۶	۱	۴	۵
۵	۳	۸	۲	۲
۳	۱	۴	۹	۶

حل معمای (۲)

به جدول کامل‌شده‌ی زیر توجه کنید. در این جدول کلمه‌ی سطر نام با کلمه‌ی ستون نام یکی است (۴ ۱ i).

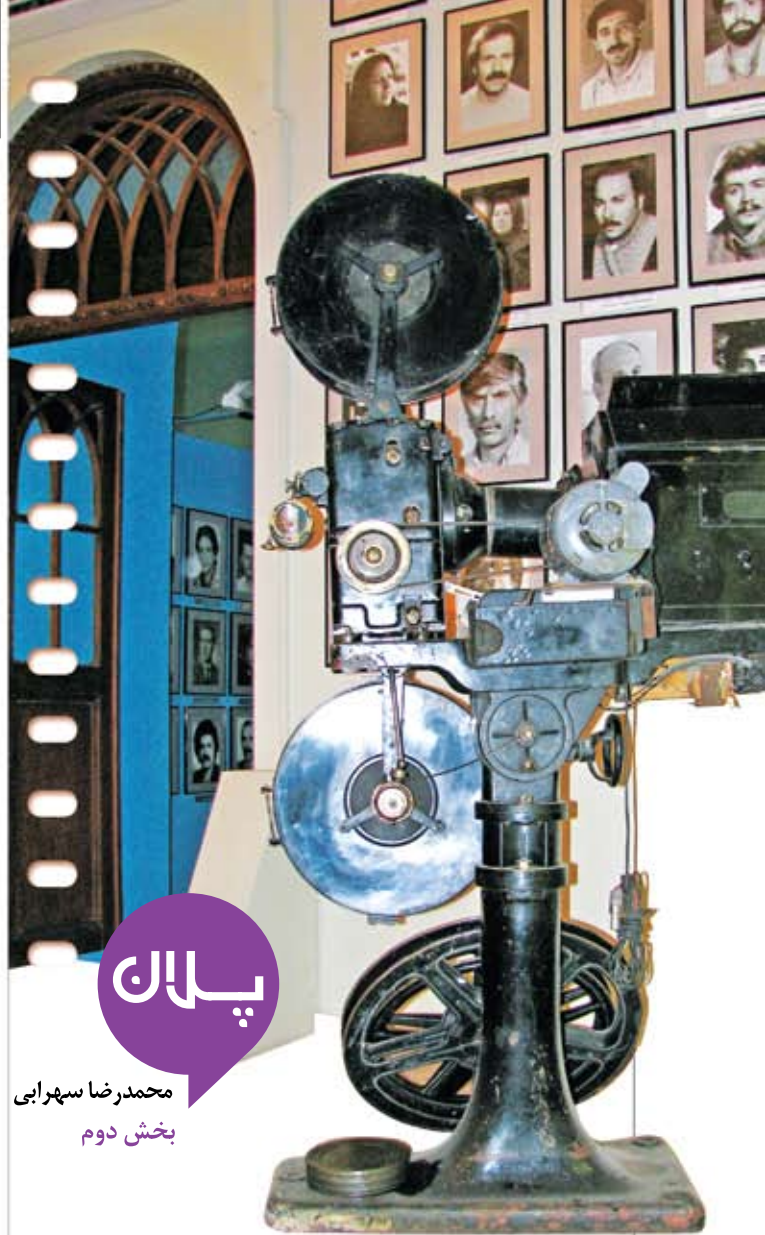
L	I	M	P
I	D	E	A
M	E	A	T
P	A	T	E

جامعه‌ی آن‌زمان را به خوبی منعکس نمی‌کند. از سال ۱۳۱۴ به بعد، وی فیلم‌هایی هم چون «فردوسی»، «شیرین و فرهاد»، و «چشمان سیاه» (داستان حمله‌ی نادرشاه به هند) را ساخت. در واقع، نخستین فیلم‌سازان ایرانی از جمله سپنتا و دکتر اسماعیل کوشان از غنای ادبیات فارسی و اساطیر کهن ایران بسیار سود جستند. از سال ۱۳۳۱ به بعد، فعالیت‌های سینمایی ایران بیشتر شد و از سال ۱۳۳۲ متأسفانه سینمای ایران آرام آرام به سمت ابتذال کشانده شد. در این زمان و حتی پیش از آن، الگوی اغلب فیلم‌های ایرانی، فیلم‌های هندی بود. از این به بعد، به تدریج آن پدیده‌ای شکل گرفت که در تاریخ سینمای ایران به «فیلم فارسی» مشهور است.

دوره‌ی کلاه مخملی‌ها

از سال ۱۳۳۷، کلاه مخملی‌ها با فیلم «لات جوانمرد»، ساخته‌ی مجید محسنی پای به سینمای ایران گذاشتند و سال‌ها در فیلم‌های ایرانی حضور داشتند. از سال ۱۳۳۸ نیز هنرپیشه‌ای به نام محمدعلی فردین به صحنه‌ی سینمای ایران آمد و پس از چندی نقش مهمی در سینمای تجاری ایران ایفا کرد. وی که عضو تیم ملی کشتی ایران بود، با فیلم «چشمه‌ی آب حیات» (۱۳۳۸) به کارگردانی سیامک یاسمی پا به صحنه‌ی سینمای ایران نهاد و پس از مدتی یکی از ستارگان سینمای ایران شد. انبوه تماشاگران ساده‌اندیش، تجسم آرزوهای دور و دراز خود را در فیلم‌ها و شخصیت فریبده‌ی او یافتند.

در واقع، فیلمی که اقتصاد سینمای ایران را متحول ساخت و نوع جدیدی را در سینمای ایران پایه‌گذاری کرد، «گنج قارون» (۱۳۴۴) به کارگردانی سیامک یاسمی و بازی فردین بود. موفقیت تجاری این فیلم سبب شد تا تعداد زیادی فیلم با این مضمون ساخته شود: خوش‌بخت شدن معجزه‌آسای فردی فقیر، ولی جذاب، فداکار و بز ن بهادر. هارون و قارون، عشق قارون، گنجینه‌ی سلیمان و حاتم طایی برخی از این فیلم‌ها هستند.



پلان

محمد رضا سهرابی
بخش دوم

عکاس‌باشی در ایران

سینما هنگامی که به ایران پا گذاشت، فقط پنج سال داشت. اولین فیلم‌بردار ایرانی، میرزا ابراهیم خان عکاس‌باشی، عکاس رسمی دربار مظفرالدین شاه بود. چند سال بعد، خان بابا معتضدی، یکی دیگر از پیش‌گامان سینمای ایران شروع به فعالیت کرد. در سال ۱۲۸۳ هـ. ش، میرزا ابراهیم خان صحاف‌باشی اولین سالن سینما را در تهران افتتاح کرد و تا اوایل دهه‌ی ۱۳۱۰، تقریباً ۱۵ سالن سینما در تهران و ۱۱ شهر دیگر گشایش یافته بود.

در سال ۱۳۰۴، یک فیلم‌ساز ایرانی - ارمنی به نام اوانیس آگانیانس (آهانیان)، اولین مدرسه‌ی فیلم را در ایران تأسیس کرد و در سال ۱۳۱۱، عبدالحسین سپنتا، فیلم‌نامه‌ی نخستین فیلم ناطق ایرانی به نام «دختر لر» را نوشت. سپنتا مردی ادیب بود و در قلمرو ادبیات کهن ایران صاحب‌نظر به شمار می‌آمد، اما از واقعیت‌های اجتماعی ایران آگاهی چندانی نداشت. لذا دختر لر واقعیت‌های

قیصر، جنجال برانگیزترین فیلم سینمای ایران

رویدادهای انقلاب ساخته شدند که بایکوت، خونبارش، تشریفات و سناتور برخی از آنها هستند.

سینمای جنگ نیز در زمان دفاع مقدس و جنگ تحمیلی عراق زاده شد؛ اگرچه مدت‌ها طول کشید تا این نوع سینما راه و هویت واقعی خود را یافت. البته هنوز هم این نوع سینما برای تکامل راه درازی در پیش دارد تا بتواند ظرایف این رویداد مهم را به خوبی و درستی به تصویر بکشد. فیلم‌های از کرخه تا راین (۱۳۷۱)، بوی پیراهن یوسف (۱۳۷۴)، آژانس شیشه‌ای (۱۳۷۶) و به نام پدر (۱۳۸۴) ساخته‌ی ابراهیم حاتمی‌کیا؛ کیمیا (۱۳۷۳) و سرزمین خورشید (۱۳۷۵) ساخته‌ی احمدرضا درویش؛ باشو غریبه‌ی کوچک (۱۳۶۵) ساخته‌ی بهرام بیضایی و لیلی با من است (۱۳۷۴) ساخته‌ی کمال تبریزی هر کدام از زاویه‌ای متفاوت به این رویداد پرداخته‌اند و ابعاد خاصی از دفاع مقدس را به تصویر کشیده‌اند.

به علاوه پس از انقلاب اسلامی، بسیاری از کارگردانان زن ظهور کردند. رخشان بنی‌اعتماد، احتمالاً مشهورترین زن فیلم‌ساز ایرانی است که فیلم‌هایی هم‌چون نرگس (۱۳۷۰)، روسری آبی (۱۳۷۳)، زیر پوست شهر (۱۳۷۸)، گیلانه (۱۳۸۳) و خون‌بازی (۱۳۸۵) را ساخته است. تهمینه میلانی، پوران درخشنده و منیژه حکمت نیز از دیگر زنان فیلم‌ساز مشهور ایرانی هستند.

منابع

۱. امید، جمال. فرهنگ فیلم‌های سینمای ایران (جلد اول و دوم). انتشارات قاریاب. تهران. ۱۳۶۳.
۲. فرهنگ سینمای ایران. انتشارات نگاه. تهران. ۱۳۷۷.
۳. بهارلو، عباس. دانش‌نامه‌ی سینمای ایران. انتشارات قطره. تهران. ۱۳۸۳.
۴. سپهرایی، مسعود. تاریخ سینمای ایران از آغاز تا سال ۱۳۵۷. نشر پیکان. تهران. ۱۳۸۳.

چهار سال بعد، مسعود کیمیایی فیلم مشهور «قیصر» را ساخت که یکی از جنجال برانگیزترین فیلم‌های تاریخ سینما تا آن زمان بود و نظرات متفاوت منتقدان را برانگیخت. موضوع این فیلم که فروش خیره‌کننده‌ای هم داشت، انتقام فردی بود. فیلم دیگری که در سال ۱۳۴۸ ساخته شد، «گاو» نام داشت. این فیلم که ساخته‌ی داریوش مهرجویی بود، علی‌رغم این‌که از عوامل پول‌ساز سینمای تجاری استفاده نکرد، با استقبال فراوانی روبه‌رو شد و یکی از ماندگارترین فیلم‌های تاریخ سینمای ایران است. این دو فیلم فصل جدیدی از تاریخ سینمای ایران را رقم زدند. در واقع ماقبل از انقلاب اسلامی شاهد ساخت و عرضه‌ی فیلم‌های بی‌ارزش، کم‌ارزش و در مواردی فیلم‌های عالی در سینمای ایران هستیم.

اما سینمای پس از انقلاب اسلامی در بسیاری از جشنواره‌های بین‌المللی به خاطر سبک، موضوعات و درونمایه‌های بومی - فرهنگی متفاوت مورد توجه، تقدیر و تجلیل قرار گرفته است. بسیاری از کارگردانان مطرح ایران، از جمله عباس کیارستمی، مجید مجیدی، کمال تبریزی، رسول ملاقلی‌پور و ابراهیم حاتمی‌کیا پس از انقلاب اسلامی و در چند دهه‌ی اخیر فیلم‌های مهم خود را ساخته‌اند. برخی از منتقدان عقیده دارند که کیارستمی یکی از چند کارگردان بزرگ تاریخ سینمای جهان است.

تحول در سینمای ایران

پس از انقلاب اسلامی، فیلم‌های زیادی براساس

اولین‌ها در سینمای ایران

موضوع	شرح
سال ورود سینما به ایران	۱۲۷۹ شمسی
اولین فیلم‌بردار ایرانی	ابراهیم خان عکاس‌باشی
اولین فیلم‌بردار حرفه‌ای ایرانی	خان بابا معتضدی
اولین سالن سینما در ایران	در خیابان چراغ‌گاز تهران در سال ۱۲۸۳، توسط میرزا ابراهیم صحاف‌باشی
اولین فیلم بلند تاریخ سینمای ایران	آبی و رابی (۱۳۰۸) به کارگردانی اوانس آگانیانس
اولین مدرسه‌ی فیلم در ایران	در سال ۱۳۱۱ به ساخته‌ی اردشیر ایرانی
اولین فیلم ناطق ایرانی	دختر لو (۱۳۱۱) ساخته‌ی اردشیر ایرانی
اولین انجمن ملی فیلم ایران	در سال ۱۳۲۸ توسط دکتر اسماعیل کوشان و فرخ غفاری
اولین فیلم رنگی ایرانی	گرداب (۱۳۳۲) ساخته‌ی حسن خردمند
اولین فیلم آگهی (ازنس) ایرانی	برای فیلم دختری از شیراز (۱۳۳۳) ساخته‌ی ساموئل خاچیکیان
اولین فیلم پلیسی ایرانی	هفده روز به اعدام* (۱۳۳۵) ساخته‌ی هوشنگ کاووسی
اولین فیلم موزیکال ایرانی	حسن کچل (۱۳۴۹) ساخته‌ی علی حاتمی
اولین جشنواره‌ی جهانی فیلم تهران	۱۳۵۱

* ساموئل خاچیکیان فیلم چهار راه حوادث (۱۳۳۳) خود را اولین فیلم پلیسی ایرانی می‌داند.

اسرار
آسمان

اندازه‌گیری جهان

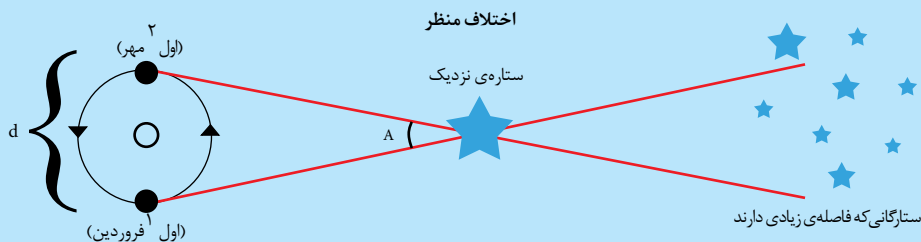
سیدامیر سادات موسوی



روش‌های ساده‌ی نجومی

بعضی از روش‌های علمی، مبتنی بر دیدن ستاره‌ها هستند. مثلاً ساده‌ترین روشی که برای یافتن فاصله‌ی ستاره‌ها به کار می‌رود، یعنی اختلاف منظر، از این نوع روش‌هاست. به‌وسیله‌ی روش اختلاف منظر می‌توانیم فاصله‌ی ستاره‌های نزدیک را به‌دست آوریم.

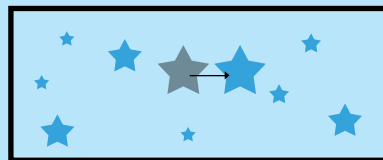
شاید این سؤال برایتان پیش بیاید که ما، ساکنان کره‌ی کوچکی به نام زمین، چگونه این همه اطلاعات را از جهان بزرگی که اطرافمان است، به‌دست می‌آوریم. مثلاً چگونه می‌فهمیم که فلان ستاره در چه فاصله‌ای است؟ دمایش چه‌قدر است؟ با چه سرعتی از ما دور می‌شود؟ و...



موارد ۱ و ۲، موقعیت زمین را در اول فروردین و اول مهر نشان می‌دهند. اگر ما بتوانیم زاویه‌ی A را با توجه به جابه‌جایی ستاره‌ی مورد نظر نسبت به ستارگان دور، بسنجیم، با توجه به این که d ، یعنی دو برابر شعاع مداری زمین را می‌دانیم، فاصله‌ی ستاره قابل محاسبه است. منجمین برای یافتن زاویه‌ی A ، وقتی زمین در موقعیت‌های ۱ و ۲ قرار دارد، از ستاره عکس‌برداری می‌کنند.



تصویر گرفته شده در اول فروردین ماه



تصویر گرفته شده در اول مهرماه

با مقایسه‌ی دو تصویر می‌توانیم متوجه مقدار جابه‌جایی ستاره‌ی مورد نظرمان شویم.

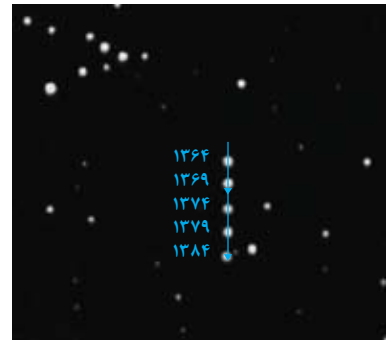
جابه‌جایی ظاهری ستارگان

در روشی دیگر برای فهمیدن سرعت یک ستاره، در طول سال‌های پیاپی از آن عکس می‌گیریم. با این کار می‌توانیم متوجه جابه‌جایی آهسته‌ی آن در آسمان شویم.

تصویر بعدی جابه‌جایی ستاره‌ی «بارنارد»، یعنی تندروترین ستاره‌ی آسمان را بین سال‌های ۱۳۶۴ تا ۱۳۸۴ هجری شمسی نشان می‌دهد. این تصویر با روی هم قرار دادن پنج عکس که پنج سال یک‌بار گرفته شده‌اند، مهیا شده است.

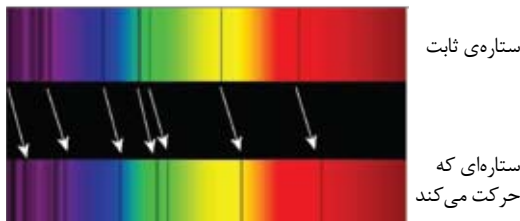
طیف ستارگان

روش دیگری که اطلاعات بسیاری را می‌توانیم با آن استخراج کنیم، بررسی طیف ستارگان است. حتماً تاکنون تجزیه‌ی نور خورشید به هفت رنگ را، هنگام تشکیل رنگین کمان دیده‌اید.



جایگاه‌های ستاره‌ی باربارد

وقتی که نور در مسیرش از یک توده‌ی گازی عبور می‌کند، دیگر طیف یکپارچه‌ای به ما نمی‌دهد، بلکه خطوط تیره‌ای روی طیف آن دیده می‌شود.



این پدیده به «قرمزگرایی»^۱ یا «اثر دوپلر»^۲ معروف است. ما به‌وسیله‌ی قرمزگرایی طیف یک ستاره متوجه سرعت آن می‌شویم.

اثر زیمان

اگر یک ستاره، میدان مغناطیسی داشته باشد، هریک از خطوط جذبی آن به سه خط تبدیل می‌شود. به‌وسیله‌ی این پدیده که به «اثر زیمان» معروف است، می‌توان متوجه میدان مغناطیسی ستاره شد.



بنابراین به‌وسیله‌ی طیف ستارگان می‌توان متوجه میدان مغناطیسی آن‌ها هم شد.

زبرنویس

علت وجود این خطوط تیره روی طیف چیست؟ می‌دانیم که اتم از یک هسته و تعدادی الکترون که بر مدارهایی به دور آن می‌چرخند، تشکیل شده است. وقتی نوری به اتم‌های موجود در یک توده‌ی گازی می‌خورد، الکترون‌ها انرژی با طول موج‌های خاصی را جذب می‌کنند و به لایه‌های بالاتر می‌روند. بنابراین وقتی ما به طیف نهایی نگاه می‌کنیم، در محل آن طول موج‌ها، خطوط تیره‌ای می‌بینیم. به این خطوط، «خطوط جذبی» هم می‌گویند.

اتم‌ها، توسط خطوط جذبی، زیر نام خود را امضا می‌کنند. در واقع، خطوط جذبی هر عنصر منحصر به فرد است. یعنی هر مجموعه از خطوط تیره، امضای یک عنصر است. و وقتی نور از میان یک توده از عناصر می‌گذرد، هریک از آن عناصر، زیر نام خود را امضا می‌کند. تنها کافی است ما امضای هر عنصر را بشناسیم. آن‌گاه می‌توانیم با نگاه کردن به طیفی که از هر ستاره به ما می‌رسد عناصر موجود در جو آن را تشخیص بدهیم. بنابراین خطوط تیره‌ای که از عناصر روی طیف به‌جا می‌مانند، نشان‌دهنده‌ی عناصر موجود در جو آن ستاره هستند.

قرمزگرایی

یکی دیگر از کاربردهای خطوط تیره‌ی روی طیف، پی‌بردن به سرعت ستاره است. وقتی ستاره‌ای نسبت به ما در حال حرکت باشد، دیگر خطوط جذبی آن به شکل معمول دیده نمی‌شوند، بلکه همگی به اندازه‌ای به یک‌طرف منحرف می‌شوند.

1. Red shift
2. Doppler effect

زندگی با کمترین خطا

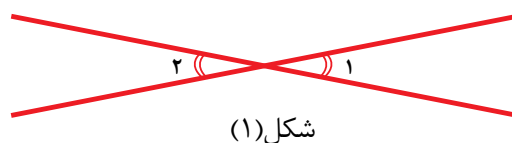
ادراک از محیط پیرامون خود را «شهود» می‌گوییم. انسان به طور فطری، همواره برای درک اتفاق‌های پیرامون خود از شهودش کمک می‌گرفته است. اما نکته‌ی مهم این است که شهود افراد مختلف در زمان‌های متفاوت یکسان نبوده است. برای مثال در یونان باستان، اکثر مردم به‌طور شهودی احساس می‌کردند که زمین مرکز دنیاست و خورشید به دور آن می‌چرخد. زیرا آن‌ها به ظاهر می‌دیدند که هر روز خورشید از مشرق طلوع و در مغرب فرو می‌رود و این خورشید است که می‌گردد! البته در همان یونان باستان، فیثاغورس و پیروان او، شهودشان با این مردمان متفاوت بود و کروی بودن زمین را باور داشتند؛ گرچه برای آن دلیل منطقی و برهان قاطعی نداشتند. آن‌ها با شهود خود، تنها به این دلیل که می‌دیدند در سفرهای دریایی، وقتی یک کشتی از دور دست به ساحل نزدیک می‌شود، ابتدا بادبان و سپس بدنه‌ی آن بر ساحل‌نشینان آشکار می‌شود، به این باور رسیده بودند. پس شهود افراد مختلف به نوع تفکر، سطح تحصیلات و حتی نوع کار آن‌ها وابسته است. شهود یک فرد دانشمند و فرهیخته، با شهود فردی عادی تفاوت

لقمان حکیم در راهی می‌رفت. مردی به او رسید و پرسید: «تا شهر چه مدت زمان راه است؟» لقمان گفت: «راه برو.» مرد به راه خود ادامه داد. بعد از چند دقیقه ایستاد تا لقمان به او رسید. بار دیگر سؤال کرد: «لقمان تا شهر چند ساعت راه است؟» لقمان جواب داد: «در حدود دو ساعت.» مرد گفت: «چرا همان اول که سؤال کردم، این جواب را ندادی؟» لقمان گفت: «چون راه رفتن تو را ندیده بودم. در آن حال نمی‌توانستم درست جواب بدهم. اما حالا که دیدم با این سرعت راه می‌روی، دانستم که در حدود دو ساعت دیگر به شهر خواهی رسید.» مرد از جواب حکیمانه‌ی لقمان تشکر و از او خداحافظی کرد و به راه خود ادامه داد. در این داستان لقمان تا راه رفتن آن مرد را مشاهده نکرد، به او پاسخ نداد. بعد از این که سرعت راه رفتن او را به کمک شهود خود تخمین زد، توانست به او بگوید که تقریباً دو ساعت دیگر به شهر خواهی رسید. این نحوه‌ی

چشم‌گیری دارد.

در زندگی روزمره‌ی کنونی، ما همواره برای درک یا بیان مفاهیم گوناگون، از زمینه‌ی درک شهودی بهره می‌بریم. به عنوان نمونه، برای حل یک مسئله‌ی هندسی، ابتدا با استفاده از فرض‌هایی که در صورت مسئله آمده‌اند، شکلی می‌کشیم. سپس با استفاده از آن، حکم مسئله را درک می‌کنیم و می‌کوشیم که برای حل آن از روی شکل، حدس‌هایی بزنیم تا به جواب یا حکم مسئله برسیم. برای مثال، این مسئله را در نظر بگیرید: «دو زاویه متقابل به رأس با یکدیگر برابرند.»

برای اثبات این حکم، باید ابتدا شکلی به صورت زیر رسم کنیم و به سبب مشاهده‌ی دو زاویه متقابل به رأس (در شکل ۱، $\hat{O}_1$ و $\hat{O}_2$) این درک را پیدا می‌کنیم که آن‌ها با یکدیگر برابرند. سپس به دنبال استدلال دقیق می‌رویم.



شکل (۱)

اکنون اگر کسی در درستی این حکم ($\hat{O}_1 = \hat{O}_2$) شک داشته باشد، بهتر است برای رفع آن، به او نقاله‌ای بدهیم و بگوییم که مقدار واقعی این دو زاویه را اندازه بگیرد تا به طور شهودی بفهمد که با هم برابرند. برای این که تأکید بیشتری داشته باشیم، بهتر است که چند زاویه متقابل به رأس دیگر هم رسم کنیم و از او بخواهیم که با نقاله مقدار آن‌ها را اندازه بگیرد تا این که حکم مسئله را به طور شهودی بهتر درک کند. البته لازم به یادآوری است که این درک، اثبات دقیق محسوب نمی‌شود.

شناخت انسان از محیط پیرامون و جنبه‌های متفاوت حیات با شهود آغاز می‌شود. سپس به فهم و درک می‌انجامد و بالاخره به ایده‌ها ختم می‌شود. یادگیری با عمل و آگاهی شروع می‌شود و به کلمات و مفاهیم می‌رسد و باید به عادت‌های ذهنی خوب ختم شود. برای مثال، اشیاء قبل از کلمات مشاهده می‌شوند. یعنی قبل از این که شکل‌های هندسی، مانند مثلث، مربع و مستطیل را بتوانید تعریف کنید، نمونه‌های گوناگون آن‌ها را در طبیعت و دور و بر خود مشاهده می‌کنید. به همین صورت، انواع میوه‌ها، گل‌ها، اشیاء و... را ابتدا مشاهده می‌کنید و شاید بعضی از آن‌ها را لمس کنید، ببویید یا

بخورید. سپس نام آن‌ها را یاد می‌گیرید و می‌توانید نام آن‌ها را بنویسید و تعریف درستی از آن‌ها بیان کنید.

شهود و تخمین

هر روز به طور طبیعی، «حدس زدن» یا «تخمین زدن» به سراغ ما می‌آید. هر کسی سعی می‌کند که تخمین بزند و لازم نیست که این کار به او آموزش داده شود. آن چه که باید آموزش داده شود، حدس منطقی است. برای این کار لازم است که پس از حدس زدن، آزمایش کنید تا متوجه شوید که حدس شما به واقعیت چه قدر نزدیک است. مثلاً، طول و عرض کلاس خودتان را چه قدر تخمین می‌زنید؟ سعی کنید مقدار واقعی آن‌ها را به دست آورید و با حدس خود مقایسه کنید. فکر می‌کنید مسافتی در حدود ۵۰۰ متر را طی چند دقیقه پیاده‌روی می‌کنید؟ اگر همین مسافت را با دوچرخه بروید، چه قدر طول می‌کشد؟ به نظر شما وزن کل کتاب‌های درسی شما چه قدر است؟

خاطره‌ای را برایتان تعریف کنم. چند روز قبل، وقتی می‌خواستم خودرو را کنار خیابان پارک کنم، شخصی که مشغول نظافت آن محدوده بود، یکمرتبه گفت: «لطف کنید و ماشین خود را ۱۰۰ متر پایین‌تر پارک کنید!» گفتم: «ببخشید! چرا؟»

– می‌بینید که مشغول نظافت این محدوده هستم.
– شما دارید جلوی مغازه‌تان را نظافت می‌کنید و حداکثر طول محدوده‌ی شما ۱۵ متر است و من خودروی خود را ۱۰۰ متر پایین‌تر پارک کنم؟

درک شهودی زمینه‌ی مناسبی را آماده می‌کند که شما بتوانید تخمین‌های نزدیک به واقعیت بزنید

گفت: «ببخشید، منظورم کمی جلوتر است.» دوستان، «تخمین زدن» باید با واقعیت فاصله‌ی کمی داشته باشد. نمی‌شود در یک محدوده‌ی ۱۵ متری، تقریباً ۸۵ متر خطا داشته باشیم. سعی کنید مسافت بین دو مکان، زمان لازم برای رفتن از جایی به جای دیگر و وزن یک شیء را ابتدا تخمین بزنید و سپس حدس خود را آزمایش کنید و ببینید چه قدر به واقعیت نزدیک است. هرچه حدس شما به واقعیت نزدیک‌تر باشد، مطمئن باشید با خطای کم‌تری زندگی می‌کنید.

مهربانی‌های قلبیت را به من بده

پای صحبت

محمود پوروهاب،

داستان‌نویس و شاعر

معاصر ایران

■ از آن چه که هم جوان‌ها دوست داشته باشند و هم خودتان، آغاز کنید.

□ دستت را به من ده

مهربانی‌هایت را به من ده

من درختم، من درخت کوچکی

بن بست تنگم

با تو سرسبزم، بهارم...

■ جوانی سن شروع کردن است.

شما چگونه شروع کردید؟

□ در خانواده‌ای که من رشد کردم،

دو چیز همراه من بود: یکی موسیقی

و دیگر شعر. پدرم دیوان‌های

شاعران بزرگ را داشت. برایمان

شعر می‌خواند و دوست داشت

من شعر حفظ کنم. موقعی

که مهمان خانه‌مان می‌آمد،

برای تشویق من می‌گفت که

از پروین اعتصامی و سعدی

بخوان. من می‌خواندم. سال

دوم ابتدایی بودم که شعر

کودک گفتم. بعد رهایش

کردم تا دوران دبیرستان. از

آن به بعد دیگر برایم شعر

گفتن جدی بود. بعد شعر

بزرگ‌سال می‌گفتم که آن

موقع تقلیدی بود.

کم‌کم به ادبیات کودک

و نوجوان نزدیک شدم. و

وقتی ضرورتش را حس

کردم، کار بزرگ‌سالان

را رها کردم. آن موقع

جلسه‌های شعری

در کیهان بچه‌ها

تشکیل می‌شد. دو

سال مداوم هفته‌ای

یک‌بار به تهران،

مؤسسه‌ی کیهان

می‌آمدم. بعد

جلسه‌های دیگری با

مصطفی رحماندوست

در وزارت ارشاد و جاهای

دیگر تشکیل شدند. من

در هر شرایطی سعی

کرده‌ام خود را رشد بدهم.

■ در آثار شما چند

زندگی‌نامه به چشم

می‌خورد. آیا این علاقه

علت خاصی دارد؟

□ بله، ما همیشه با

شخصیت‌هایی در گذشته

زندگی کرده‌ایم. ضمن تفاوتی

که از نظر زمان با آن‌ها داریم،

نقاط مشترکی هم داریم که

مهم هستند. مشترکات انسانی،

اخلاقی و معنوی همیشه

هستند. به عبارت دیگر، باید

به آن‌ها نگاه کنیم. همیشه

می‌توانیم از آن‌ها درس بگیریم.

یک جورهایی باید همذات‌پنداری

کنیم. زندگی‌نامه‌ی ملک‌الشعرا

بهار، مسعود سعد سلمان، امام

محمدباقر(ع) و شهید مفتاح را

کار کرده‌ام.

ملک‌الشعرا بهار یک روشن‌فکر

مذهبی است. پدرش ملک‌الشعرا

آستان قدس رضوی بود. او علاوه بر

این که مذهبی است، از جمله شاعرانی

است که به وطن خود ایران به شدت

عشق می‌ورزد. مسعود سعد سلمان هم

بزرگ‌ترین شاعر حبسیه سرای ماست.

من اعتقاد دارم، آدم باید در مورد

کسی که می‌نویسد، احساس نزدیکی

کند. شهید مفتاح شخصیتی حوزوی و

خیلی روشن‌فکر بود. به جوانان خیلی بها

می‌داد. سعه‌ی صدر بالایی داشت و تند

نمی‌شد. با خرافه‌پرستی خیلی مخالف

پوروهاب در یک نگاه

کافی است که اسمش را پای نوشته‌ای بخوانی، آن وقت است که شک نمی‌کنی، با مطلبی روبه‌رو هستی که پر است از لطافت بهار.

او سال ۱۳۴۰ در شهرستان «رودسر» به دنیا آمد. سال ۱۳۶۳ به قم آمد و همان‌جا ماندنی شد. از سال ۱۳۶۸ توسط مجله‌ی «سلام بچه‌ها» وارد ادبیات کودک و نوجوان شد و ۲۰ سال است که در این زمینه قلم می‌زند. نزدیک به ۶۰ جلد کتاب به چاپ رسانده است و ۱۵ جلد نیز زیر چاپ دارد. کتاب‌هایش، شعر و داستان مذهبی و زندگی‌نامه و پژوهش است. آثارش جوایز بی‌شماری برای وی به ارمغان آورده‌اند.

بیشتر کتاب‌های او داستان هستند، اما خودش می‌گوید: «مرا بیشتر به عنوان شاعر می‌شناسند. من فقط حدود هفت هشت کتاب شعر کودک و نوجوان دارم. چون آن قدر که به شعر احترام می‌گذارم، حقیقتاً به داستان احترام نمی‌گذارم. من هر شعر را برابر با یک داستان می‌دانم. گاه شده است برای یک مصرع، خیلی معطل شده‌ام. حداقل آن را به سه چهار نفر از دوست‌هایم نشان می‌دهم و نظرشان را می‌شنوم؛ هر چند که قاضی نهایی خودم هستم.»

بعضی از عنوان‌های آثار او از این قرارند: «از احد تا احد، صدای زلال بلال، امام گل‌ها، صدای ساز باران، پر از بوی گل‌ابی، و غروب آفتاب ربده.»

بود. در جایی اظهار می‌کند دین‌گریزی از جایی شروع شده که خرافه وارد آن شده است. در سخن‌رانی‌هایش به حاکمانی اشاره می‌کند که اجازه می‌دهند مردم سرسختانه سینه‌زنی کنند؛ چون این کارها برایشان دردسری ندارد. به قول معروف همان اسلام بنی‌امیه را دارند ترویج می‌کنند.

وی معتقد بود نباید مراسم صوری برگزار کنیم. باید عمق مطلب قیام امام حسین(ع) گفته شود. یعنی بیاییم شخصیت‌های ائمه‌مان را درست بشناسیم. امام حسین(ع) هیچ وقت نگفته است که من در مراسم عزاداری، خودزنی کنم. قمه بزنم و سر خودم را بشکنم. در حد اعتدال توصیه شده است؛ در حد این‌که به رشد فکری ما بینجامد.

■ توصیه‌ی شما به نسل جوان چیست؟

□ (می‌خندد) من فقط توصیه می‌کنم، کارهای هنری انجام دهند و نقاش، نویسنده و شاعر شوند؛ فرقی نمی‌کند. یا حتی اگر خیاط یا نجار می‌شوند، اولاً به کارشان عشق و ایمان داشته باشند، ثانیاً آهسته و آرام حرکت کنند، نه یکدفعه و شتاب‌زده! هر کسی که یک ساله به توفیقی رسیده، آدم مشکوکی است. البته استثنا هم هست. من ادعای موفقیت ندارم، اما تا این‌جا هم که موفق بوده‌ام، به‌خاطر آن است که آرام و پیوسته حرکت کرده‌ام. در هر صورت، آهسته حرکت کردن، دقت کردن در کار، و کار خوب ارائه دادن، بهترین معرف آدم است.



آناهیتا تاشک

بیست خوانی ممنوع!

ذهن برتر

حالت تمسخرآمیزی گرفته‌اید و می‌گویید نویسنده‌ی این مقاله یا خیلی خوش به حالش است یا اصلاً از حال و هوای ما خبر ندارد! بگذارید از پاسخ به گروه دوم شروع کنیم: اتفاقاً دانشجوییم و این نشان می‌دهد که هم از حال و هوای شما و امتحان دادن و درس خواندن خبر داریم (تازه درس‌های ما هم سخت‌تر است، چون دانشجوی دکترا هستیم)، و هم این که بین شما زندگی می‌کنم و مشکلاتتان را می‌دانم.

می‌گویی نه، امتحان کن!

می‌دانم که هم استعدادش را دارید و هم علاقه‌مند به درس خواندن هستید، اما می‌خواهیم در این جا ببینیم چه مشکلاتی ممکن است وجود داشته باشند که سبب شوند، پیشرفت تحصیلی‌تان مطابق آن چه خود انتظار دارید، نباشد. چه قدم‌هایی باید بردارید تا این گونه نباشید؟ این قدم‌ها را ببینید که با یک تیر دو نشان زده‌اند؛ هم مشکلات را عنوان کرده‌اند و هم راه‌حل برای خواندن لذت‌بخش را ارائه داده‌اند:

تا حالا فکر کرده‌اید که چرا درس می‌خوانید؟

- همین‌طوری، برای این که بی‌کار نباشیم!
- چون برای زندگی در این دنیا و بین مردم، باید حداقل اطلاعات را داشته باشیم.
- مجبوریم!! مگر کار دیگری می‌شود کرد!
- به خاطر پدر و مادرمان که تمام آرزوهایشان را در ما می‌بینند (مثل این که ما را به دنیا آورده‌اند تا آن‌ها باشیم، اما با آرزوهای تحقق یافته!)

● برای این که دوستانم را هر روز ببینم و از بودن با آن‌ها لذت ببرم.

این‌ها پاسخ‌های شماست و خیلی دلایل دیگری که شما الان در حال شمردن آن‌ها هستید. می‌خواهم بگویم، هر کدام از این دلایل هم که باشد، سعی کنید از درس خواندن، مدرسه رفتن و امتحان دادن لذت ببرید. صورتتان را تصور می‌کنم که دو حالت دارد: یا تعجب کرده‌اید و می‌گویید: مگر می‌شود از امتحان دادن لذت برد؟ یا این که

و ایده‌آل را در نظر بگیرید. با توجه به عادات مطالعه‌تان (زمان، مکان و موقعیت. بعضی‌ها صبح‌ها تمرکز بیش‌تری دارند، گروهی باید اتاق مختص خود داشته باشند، در حالی که بعضی افراد باید با دوستشان درس بخوانند) و اهداف‌تان، برنامه‌ی قابل اجرایی طراحی کنید و خود را ملزم به اجرای آن بدانید؛ دقیقاً مثل زمانی که فردی به سر کار می‌رود. البته تبصره‌هایی هم داشته باشید. برای مثال، اگر قسمتی از برنامه را نتوانستید اجرا کنید، زمانی برای جبران آن لحاظ شده باشد. اوقات فراغت و زمان‌های استراحت را نیز همراه با فعالیتی که می‌خواهید انجام دهید، لحاظ کنید.

بنابراین مشکلاتی را که ممکن است در سر راه‌تان وجود داشته باشند، می‌توان به‌طور خلاصه آن‌گونه که در تصویر ۱ می‌بینید دسته‌بندی کرد.

مطمئن باشید اگر به موضوعات گفته شده توجه کنید، هم تمرکز و هم کارآمدی بیش‌تری در مطالعه‌ی دروس خواهید داشت و هم لذت خواهید برد. در قسمت‌های بعدی به روش‌های افزایش تمرکز، مطالعه‌ی صحیح و روش‌های جدید مطالعه خواهیم پرداخت. خوش حال می‌شوم که در مورد اهداف، تردیدها و برنامه‌ریزی‌های‌تان بشنوم.

● اولین قدم برای این که از درس خواندن لذت ببرید، این است که هدف‌تان را مشخص کنید. می‌خواهید درس خواندن را ادامه دهید و به دانشگاه بروید، یا این که می‌خواهید تا حدودی اطلاعات کسب کنید و بعد از آن، یا به مهارتی بپردازید یا وارد بازار کار شوید؟ مرحله‌ی بعدی بررسی این مطلب است که اعضای خانواده چه قدر با شما هم‌سو هستند؟ آیا هدف و انتخاب شما را پذیرفته‌اند یا انتخاب را به خودتان واگذار کرده‌اند (که در این صورت خوش به حالتان و سعی کنید از فرصتی که به‌دست آورده‌اید، کمال سوء استفاده را بنمایید). یا این که پدر و مادرتان براساس تمایلات خود صحبت می‌کنند و دوست دارند طبق جو قالب اجتماعی، شما یا دکتر شوید یا مهندس و در بهترین حالت می‌گویند برای خودتان کسی شوید؟! البته این کسی شدن یا بودن هم به نظر آن‌ها همان دکتر و مهندس شدن است! تازه بعضی از خانواده‌ها دکتر شدن را فقط در رشته‌ی پزشکی می‌دانند و بس! (در این حالت کارتان سخت‌تر می‌شود و باید از سکوت و یا جمع‌آوری اطلاعات برای مجاب کردن استفاده کنید. اما نکته‌ی مهم‌تر این است که برای هدف‌تان برنامه‌ریزی داشته باشید و اگر هدف‌تان تحصیل در یک رشته‌ی خاص یا کسب حرفه‌ی خاصی است، حتماً از تجربه‌ی متخصصین در آن حوزه استفاده کنید.

● قدم دوم داشتن برنامه است. این برنامه هم به دو صورت طراحی می‌شود: بلندمدت (تا آخر سال یا حتی برای بعضی افراد، طی یک ماه یا شش ماه آینده) و کوتاه‌مدت (به‌صورت روزانه یا برای یک هفته). قابلیت‌های خودتان را در نظر بگیرید. حتماً با خودتان صادق و روراست باشید

- منابع
۱. بالدريج، کی. پی (۱۳۸۳). روش‌های مطالعه. ترجمه‌ی علی اکبر سیف. نشر دانا. تهران.
 2. Richman, Howard. "Study Methods, Study Skills, Study Tips" (in EN). C 1998-2009 Sound Feelings Publishing, Tarzana, California... <http://www.soundfeelings.com/free/studying.htm>. Retrieved on 2009-02-08.
 3. Preston, Ralph (1956). Teaching Study Habits and Skills, Rinehart. Original from the University of Maryland digitized August 7, 2006.



شیمی و
زندگی

پری دلفانی

آیا خانه‌ای گران‌بها تر از
محیط زیست می‌شناسید؟

شیمی سبز وجدان علم شیمی

طبیعت اگر شانس کمی به آن داده شود قدرت فوق‌العاده‌ای برای تجدید خود دارد. بعضی از مردم می‌گویند، حفظ محیط زیست هزینه‌ی گزافی دارد. آن‌ها می‌گویند چیزهای مهم‌تری از دشت‌ها و رودخانه‌ها وجود دارند؛ اما چه چیزی می‌تواند مهم‌تر از این خانه‌ی گران‌بها باشد که همه‌ی ما در آن شریک هستیم؟ زمین در کهکشان به آرامی شرایط عالی زندگی را با همه‌ی تنوع افسانه‌ای‌اش در طول میلیاردها سال به وجود آورده است. ما کارکرد آن را نمی‌دانیم. ما نمی‌توانیم جزر و مد یا فصل‌ها را کنترل کنیم. ما نمی‌توانیم یک جنگل حاره‌ای ایجاد کنیم و آن را با صدها هزار گونه پر کنیم که همه با هم کار می‌کنند تا آن را سالم نگه دارند. فقط طبیعت می‌تواند این کارها را بکند. تنها کاری که ما می‌توانیم انجام دهیم، این است که اجازه دهیم طبیعت به کار خودش ادامه دهد.

شیمی سبز چیست

انسان برای ادامه‌ی زندگی خود در این کره‌ی خاکی ناگزیر به استفاده از منابعی است که طبیعت در اختیار او قرار می‌دهد. در سده‌ی گذشته، با رشد چشم‌گیر جمعیت جهان و ارتقای سطح بهداشت همگانی از یک سو و گسترش و پیشرفت شگرف دانش و فناوری از سوی دیگر، نوع و میزان نیاز انسان به مواد طبیعی تغییر کرده است.

انسان‌ها با بهره‌گیری از روش‌های علمی توانسته‌اند مواد گوناگونی را که برای زندگی مورد نیاز است، به‌طور گسترده بسازند. شیمی‌دانان آموخته‌اند که چگونه خواص یک ماده را با مخلوط کردن یا ترکیب کردن

آن با مواد دیگر بهبود بخشند. همچنین با ایجاد تغییراتی در سطح اتم‌ها و مولکول‌ها، موادی با خواص و رفتارهای متفاوت تولید کنند.

امروزه جوامع بشری به شدت به منابع شیمیایی وابسته‌اند، اما بنا به دلایل گوناگون، تولید فراورده‌های شیمیایی، ما را با مشکلات زیست‌محیطی فراوانی روبه‌رو می‌کند.

اکنون در علم شیمی، انقلابی سبز در حال شکل‌گیری است که نه تنها موجب حفاظت از محیط زیست می‌شود، بلکه از خطرات و فجایع صنعتی نیز می‌کاهد.

شیمی سبز موضوعی است بین‌المللی، زیرا پراکنده شدن آلودگی‌ها و سموم پیامدهای جهانی

دارد. تولید صنعتی بیشتر محصولات براساس فعل و انفعالات شیمیایی صورت می‌گیرد. در دهه‌ی گذشته، بعضی از شیمی‌دانان نگرش خود را متوجه تولید محصولات بدون استفاده از مواد سمی و بدون ایجاد پسماندهای سمی کرده‌اند.

شیمی سبز عبارت است از ساخت و تولید محصولات جدید، با استفاده از روش‌های نوینی که متناسب با اهداف سه‌گانه‌ی محیط زیست پایدار، اقتصاد پایدار و جامعه‌ی پایدار است. یک شبکه‌ی جهانی از طرفداران محیط زیست و شیمی‌دانان سبز به وجود آمده است که برای شیمی سبز اصولی را مبتنی بر ۱۲ اصل مشخص کرده‌اند.

شیمی سبز، کره‌ی زمین را
تمیزتر، ایمن‌تر و بهره‌ورتر
می‌کند. شیمی سبز وجدان
علم شیمی و راه آینده است

اصول دوازده‌گانه‌ی شیمی‌سبز

- پیش‌گیری از تولید فراورده‌های بیهوده
- اقتصاد دائم، افزایش بهره‌وری از اتم
- طراحی فرایندهای شیمیایی کم‌ضررتر
- طراحی مواد و فراورده‌های شیمیایی سالم‌تر
- بهره‌گیری از حلال‌ها و شرایط واکنشی سالم‌تر
- افزایش بازده انرژی
- بهره‌گیری از مواد اولیه‌ی قابل بازیافت
- پرهیز از مشتق‌های شیمیایی
- بهره‌گیری از کاتالیزورها
- طراحی برای تخریب‌پذیر بودن محصولات
- تخمین زمان واقعی یک واکنش برای پیش‌گیری از آلودگی
- کاهش احتمالی رویدادهای ناگوار

مزایای شیمی سبز

کلی با کاستن مخارج همراه است. این کاهش
مخارج شامل کاهش یا حذف کلی مخارج
مورد نیاز برای از بین بردن پسماندهای
شیمی نیز هست. هم‌چنین، پیامدها و اثرات
منفی زیست‌محیطی را به حداقل می‌رساند.
این دو عامل، رقابت‌پذیری بیشتری برای
شرکت‌ها ایجاد می‌کنند.

شیمی سبز، جزء اصلی فناوری‌های جدیدی
است که کارایی بهتری دارند، ارزان تمام
می‌شوند، به انرژی کمتری احتیاج دارند و در
یک دوره‌ی کامل تولید-از ماده‌ی خام گرفته
تا ایجاد محصول نهایی-آلودگی کمتری ایجاد
می‌کنند.

ایجاد نکردن آلودگی، یکی از دلایلی است
که ممالک در حال رشد به دنبال استفاده از
شیمی سبزند. دلیل دیگر، ناتوانی چنین
ممالکی در پرداخت روزافزون بهای گزاف مواد
پتروشیمی است. استفاده از شیمی سبز به‌طور

منابع

۱. فصل‌نامه‌ی صلح سبز، سال ششم، شماره‌ی ۲۴، پاییز ۱۳۸۳.
2. <http://www.earthwatchers.org>
3. <http://www.forum.p3oworld>
4. Grengtoss, T. U.; Slater, S. C. How green are green plastics? Scientific American, August 2000.

جدول

اصغر ندیری

شهر تاریخی	کتاب	ضد گرسنه	رخ	فلز برقی
سروانتس	مادر ترک	غذا	مزه	
خودرو جمعی	آز	همگانی	بنابراین	
نام خدا	نیروگاه شمالی	از ضماین	شیر	
	کالا	صدای کبوتر	نوعی زیرانداز	لاله دارد
معرکه	سؤال محل	رها	رسم	
	پرندمای	نیرومند	مکمل	
خیر نشد	نوعی صمغ	بیماری پا	تکرار حرفی	
واحد پولی	کوبیدن			
جانور				
پوست آکنده				

عضو بورس	پشتیبان	دور دهان	مجبور کرد	شرم	برتری
پایتختها	مادر عرب	حصیر	نوعی خاک		
باور		نجوا	ایالت هندی		
همیشه	ادات سؤال	پرنده سلیمان	نظیر	القبای موسیقی	بیابانی در هند
	قابل امانت	عددمنفی	میل	گلی است	
شملیل					
چپ					

۱۵	۱۴	۱۳	۱۲	۱۱	۱۰	۹	۸	۷	۶	۵	۴	۳	۲	۱
د	ه	ت	ف	ش	ا	ک	م	ی	ن	ی	م	ی	ن	م
ا	ن	ب	ا	ر	و	ی	ت	ی	م	ی	م	ی	ر	ج
ا	د	ل	ب	ه	ا	ز	و	ا	ل	ا	ل	ا	ا	ا
ش	ر	و	ر	ه	ی	ا	ر	ی	ا	ی	ا	ی	ا	س
ا	ق	خ	ک	ا	ل	م	ا	ر	م	ه	ر	ا	ا	ا
م	د	ه	ل	س	ا	ر	ا	د	م	و	ا	ن	ش	ن
و	ج	ه	و	ی	و	ل	م	ی	ا	ل	ی	ا	و	و
ز	ا	م	ا	ن	چ	ا	ر	ا	ا	ر	د	ن	د	ج
ن	م	ی	ه	و	ا	ر	ه	ا	ی	و	ا	ی	ن	ن
ا	ه	س	ی	و	ن	ل	ل	ل	ی	ا	ز	ا	ا	ا
ر	ت	و	ف	ت	ا	د	ا	ی	ش	ی	ب	ه	ی	ب
د	ی	ه	ه	ه	ه	ر	ا	د	م	ن	ا	ن	ا	ع
ب	ق	ر	ا	ا	ج	ل	م	ل	ن	و	س	ا	ف	ا
ی	ن	ی	د	ا	د	ن	ی	ش	ل	و	ر	ل	و	ل
ل	ی	ا	ک	ه	ا	ن	ا	ر	ف	د	ا	د	ی	ی

حل جدول شماره ۲

دوستان جوان!

- اگر مایلید در مسابقه جدول شماره ۳ رشد جوان شرکت کنید، آن را تکمیل کنید و به نشانی صندوق پستی مجله بفرستید.
- پادشان نورد نام و نام خانوادگی، نشانی کامل منزل و شماره تلفن خود را بنویسید.
- به ۱۰ نفر از برندگان، جوایزی اهدا می شود.